

1104

دو کتاب است
۱ در تجوید و قرائت قرآن بفارسی
۲ مراجع الارواح در علم صرف لغات عربی

۱۱
 ۱۳۳۶
 ۳۷۹
 محرم
 خطی مکتبی چاپی

۲۱۱۵۹



تجوید
در قرائت قرآن و نماز
تالیف آقا سید محمد حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد بجد و ثنائی بعد متکلمی زانراست که از کلام لازم الاکرام و پیام واجب الاحترام و سنت قل لئن اجتمعن لالسن والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و صلواتی بنهایت و سلام بیغایت بر سیدان نام و سندهام که کلام معجز نظام و بیان بین المرامش در اثبات احکام اسلام نصیبست قاطع و برهانینست ساطع و لامع که وان گنیم در ربّ تبارکنا علی عبدنا فاقوا بسون من مثله صلی الله علیه و آله و ابن عمه و وصیه و خلفانه من الائمة الاطهار علیهم السلام اما بعد خاتمه تقصیر از ارذره بمقدار و بندن خاکسار محمد بن مهدی الحسینی الحافظ بر الواح ارواح زاکیه و صفایح اذهان صافیه سالک از مسالک قرب پر دانه منسکار ده که چو اخبار متکاثره و آثار متضار از سیدان بنیاد و سرور اولیا و غرق طاهره ایشان علیهم السلام در ادب نثار و صحت عباد که از اقم مطالب اعظم ماریست بنظر فاضلین بی بضاعت سید که اکثر خلق از فوائد بابرکات انها بسبب عدم اطلاع محروم بودند لهذا در زیر بعضی از ضرورتها و لوازم آنکه منتهی فائز کرده و مبتدیان تصدیق نمود باشند که نمود و مشتمل است بر مقدم و دو وارد باب خاتمه باب اول در بیان فضیلت

و ادب نثار و سنت بابی در بیان استعاضه و بیمله باب سیم در بیان مخارج حروف و صفات آن باب چهارم در نویسن و تون ساکنه باب پنجم در بیان تفخیم و ترقیق و اشباع هله کایه باب ششم در بیان دغامت باب هفتم در بیان مد و قصر است باب هشتم در بیان وقوف و رموز سجاوند باب نهم در بیان کلماتی که در قرآن مجید بطاست بضاد باب دهم در بیان اسما و رموز قرآنی سبعة کیفیت و ادب سجدهات قرآنی باب یازدهم در بیان اشباع حروف و مشکلات و مشیها بعضی از کلمات فرقی باب وازدهم در تعقیبات مشترکه نماز و ادب شک و سهو و مقدمات و مقارنات نماز خاتمه در معرفت اصول و فروع دین و دعا قبل نثار و است مسمی سبب مظهر محمدیه فجاء الاسم فوق المستحی و اللفظ فوق المعنی و منه الاعانة فی الاخر و الاولی مقدمه بدانکه اشرف و افضل جمیع اعمال بعد معرفت الله و الرسول و الائمة علیهم السلام نماز است چنانکه از ارکان دین ماثور است که ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل ما سواها و اذ اردت رد ما سواها و ان از هیچ بنده مکلف با وجوب است صادق و قوی اخراج حروف از مخارج مقبول و مانع ورود در همیشه الایه بعضی حمد و سوره کما قال النبی صلی الله علیه و آله الاصلح الایمانحة الکتاب و علما فرمودند که تعلم فاتحة الکتاب واجب عینی و فوزیست و مکلف بتأخیر آن نم خواهد بود و هرگاه کسی اخلاص بقراءت حمد و سوره نماید نمازش باطلست قطعا مثل اینکه در گفتن تکبیرة الاحرام هترة جلاله و ضمه ها و فتحه بار اشباع نماید بحدی که مغیر معنی شود و همچنین است کل اذکار واجبه بسبب اخلاص بحرف یا تبدیل حرف بحرف دیگر و اخلاص بتشدید که آنهم مستلزم اخلاص بحرفست و اما اخلاص باعراب حرکات پس هرگاه مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی است

مثل انعمت بجم ناپس تشکیکی در بطلان نماز در صورت نیست و از قبیل
بتدیل در بحر و دیگر مثل جارها و طارها و غیره باالف هکذا که موجب
بطلان نماز غالب اشخاص شود و نیت باعث این مکرر مسامحه و مسامحه که در این که
اکفا میکند تعلیم بعضی زعمان پو و بی تعلیم و غیر حاذق و عدول از عادت ایشان
ایشان هم کمال اشکال دارد و فرمود اند که نماز رکعی است از ارکان اسلام و صحیح است
موقوفست بر صحت قرآن و صحت قرائت موقوف بر تعلیم بخوبی است پس علم بخوبی واجب است
باب اول در بیان فضیلت کیفیت قرائت اگر چه بان شک فام قلم از تعداد مباح
و فضایل او بر سطح صحیفه رقم عاجز است لیکن بقدر قلیل از آن کفا نماید از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام منقولست که در جات هشت بقدر آیت قرائت بقدر میگوید بخوابا لا و
پس بایست بخواند و یکدفعه بالا میرود چند آنکه در حفظ داشته و نیز فرمود اند که خدا
عذاب نمیکند کسی را که قرآن حفظ نماید ایضا فرمود که اشرف ائمه حمله القرآن و نیز روایت
و روایت کرد اند اندامه هکذا رسید اندامه علم هم التجه و التثاک حمله قرآن مخصوص اند و جهت
الهی و ملکی و انوارنا مشایخ و تعلیم کنندگان مقرران درگاه اله اند و خداداد حمله حقیقی
است بمضمون انما عمل کنند و منطوق میمنت مشحون کتاب الله و غیره را منظور داشته اند
از فرموده ایشان تغافل و تکاهل و تشاهل نور و نیز فرمود اند که قرآن را بیما حمله
هر کس از عین اخلاص چنانکه بر شمع حجت امیر المؤمنین و اولاد طیبین او استوار نماید چنانکه
حضرت کاظم علیه السلام فرمود اند که علی بن ابیطالب جمل الله المبین از جاه ضلالت بجا یافته
باوج جاهدایت فایض کرد و اگر نه و ساند قار خود است بگردال جهنم و در رک اسفل
چه در صریح آیه مصداق این مقام است که و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للذين آمنوا
ولا یزید الا الظالمین الا خسارا و قرآن مجید منبع جمیع علوم و قوفاست و همین قدر کافیست
که قرآن مجید خزانه عامه مساکین و شفاخانه بیماران دین و پشت پناهی بیکان سرمایه

تک دسته تنک مایکان و مؤنس غریبا و هم نشین صلحا است نظر رنج اگر بیایا
شد کی غم خور چون شفا جان بیمار تو از دانش و نقل نمود اند که گفت من قرآن
بیت هزار مرتبه با تفکر و تدبیر تلاوت نمودم و هر نوبت بر علی از علوم سید که در
نوبت سابقه دریافت آن نکرده بود و نیز فرمود که خدا دفع مینه نماید از سمع قرآن
بلکه دنیا را و از قاری او بلای آخر ترا و اجر میدهد بعد هر حرفی ده حسنه قاری القرآن
و این اجر و قبی حاصل است که مقتضی کرمه مشکین و قیمه رقیل القرآن تر تیل اعلی نمود
باشد و خود را بر عمره حسنوا القرآن و خود و داخل نماید و الا از کسای خواهد بود
که دشان ایشان رب نال القرآن و القرآن یکعنه و در یافته مثل زهاد و قراء کوفه و غیر
هم و مخفی نماید که تر تیل و بخوبی علم است هم که فقها عطا نصیر بحان فرمود اند که کسی که نماز
حرفی را از مخرج خود آن کند اما او باطلت احکام از خلافت در این نکرده و سید اندامه
اندا تر تیل حفظ الوقوف و آذله الحروف و سرور و اولیا فرمود که التریل بخوبی الحروف
و معرفه الوقوف بنوعیکه حرف و کلمات بیکدیگر داخل و متصل و پاشید نشود و در موضع
وقوفی که مقرر شده وقف نمایند و امتیاز مخارج حروف از یکدیگر بوجهی ملقب شوند و
رعایت صفات و هم بکنند و از دست تر تیل و بخوبی و توقیر و تحقیق نماید و تدبیر و تفکر
و تحبیب و تدبیر بن الفاظ و کلمات پاکیزه و شیرین که جان و دل را نایساید چهره کلام
با نظام از آن بیاراید چنانچه در محاسن قراءه گفته اند نظر هشت چیز است از محاسن دان
یکی تمکین بود باز بخوبی است تر تیل انکه تمکین بود باز توفیر است تقویم است تر تیل نیز
باز تمکین از پس انجمله تحقیق اش بود اما تمکین را کردن حرفت از مخارج بخوبی و
کردن حرفت تر تیل بنیاید خواند نیست تمکین بنیاید کردن کلمات و توقیر و
داشتن قرائت در حرکات و سکنات و تقویم در اد کردن حق هر کلمه حرف و تر تیل
نکردن لغوه در قرائت تدبیر حرف ظاهر و مبین کردن است تحقیق حرف و قرائت صفا خودا

کردنت و ایضا فرمودند که حروف را خوب ظاهر کردن و سند بخوان چنانکه عربیان
میخوانند از هم میپاشد حرفها را مثل یکی که باشند لکن بفرغ و خود را ورید یا بگرید یا
بگریانید بخواندن قرآن دلها سخت زانظر الاخذ بالتجوید تخم لایم من لم یجود
القرآن ثم لانه به الاله انزلا و هکذا منه الينا و صلا و هو ایضا حلیه لکنا
وزینه الاداء و القرآئه و فی الحدیث ان الله یحب ان یقرء القرآن کما انزل و ازین
قرآئت چنانکه اندند نظر از یغادان کونایم در حق اینها همیشه رکن و زمر و نفع
و آنکه همهمه غمغه غمغه بمصیف و ترعیدای پیر پس تو در ترجیع در تعویق و تطویل
شمار اما شبه جستن از حرفی بی نجاه و رکن ادغامیت رفیع محل و زمر بلخ خوانند
پس بعد چنانکه حدیث وارد شد مرقء القرآن لحنا بقیر و رفکا نما مثل ندیا و نفع دین
از اینست بمحل و وقت و همهمه هاء مخفیة زامشد نمودن و حروف هموسه بمجھود خواندن
و غمغه غین از مخرج الف کفین و مقطیة دهم کشیدن و آواز است تمصیف دهم کشیدن و آواز
و تمصیف دهم خوابیدن و وقت پجا و ترعید لرزاندن و آواز است ترجیع نفس باز کردن
و تعویق و رمیکله هادم زدند و تطویل در آن کشیدن و آواز است بشکی نیست که رقیص و
تطریب تغیر و تحریک در قرآن قطع نظر از حرمت از مقول الحی است زیرا که تکرار و تغیر و افراط
و تقریب و تحریف در کلمات و حروف لغزبستانم زیاد نیست زیاد بی مبطل قطعاً و غیر
از بعضی استماع نمود که لغزب الفاظ را بنحو تلفظ مینماید که نه فتح است نه کسر و ساکن را متحرک
و بالعکس و از قیمة بغیر و از فتح بکسر میل میکند مثلاً همزه مکوڑ که ماقبل آن مفتوح باشد مثلاً
و اذ او فاذا باید سعی نماید که ملقب بنیاید و در آء ها و عین مشدد ملاحظه نماید نحو هکذا
و یدعون دعا و در روشن گفتن غیر ساکنیکه بعد از آن قاف یابین فافا باشد نحو لا ترع قلوبنا
و یغفرنا غین فاف شود و همچنین در گفتن کاف عربی ناکاف عجمی نشود نحو مستکبرین
و جیم عربی نازجیم و شین نشود مثل مجری و یجبتی و الرجس و رجبت و زرجت و نیز مایه

کند در محکم گفتن یا ات مشدده مثل ایاک و ایا که و او ساکنی که ماقبل او مکسور و ضم
باشد نا ادغام نشوند بیا و او که ادغام فرمود و اینست مخوفی بوسفی فی یوم و امنوا
و علوا بخلاف آنکه ماقبل اش مفتوح باشد که در اینجا ادغام مثلین است نحو عصوا و کانوا
و سپر نکند کسر ماقبل بآه زانایاء دیگر حاصل شود نحو غاشیه و لاشیه و قیام و صیام
و احتیاطا کند در مفتوحه گفتن و او ساکن را بعد از فتح چنانکه میل نکند بوی ضمه مخوفم
و یوم و در گفتن بآه ساکن بعد از فتح مثل این و بین و شینی که قبل از سینه باشد مثل ذی العرش
سبیلا و جهمی که بعد از سینه باشد مثل المجد و یجد تا بهم عجمی نشود و نمایان گوید بآه که
نزد نا و صا نا بآه عجمی نشود مثل تبعون و یصرون و خاء ساکنه را نزد هاء و فیه و قرأ
گفته اند که قرآن حمد در فرائض واجب عینی است باید چند مواضع را از مخارج صحاح عجمی دانند
مثلا بآه بنم الله یا و اعراب ال الحمد را در و نکوید و جلاله را در قوق و هاء را ضعیف گوید که
از اشباع ذال و یا و اشباع هاء حاصل شود و البته حرف آخر کلمه ماضیه با اول کلمه آتیه
لا حق ندارد مثل بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب و هکذا حد کند از تکرار راء مشدد
و ادغامیم الرحیم بر مالک و سنتت اشباع کسر کاف مالک نافحه بآه یوم خوب ادا شود و سببا
ضمه ذال بعد نا و ضمه متوا و بعد از آن و او که شبیه خواهد شد با اجتماع مثلین باشد
و در حرکت دادن الف یا ک غنه نیاید و مشبه نکند بکاف و شبیه در حرکت عین نیست عین
و نوزاهد بلغته نیاید و در هانز اکشاد ترکند چنانکه شنوند را معلوشود که با الف است
و مثل این در قرآن بسما مثل ذاقا الشجرة و دعوا لله و قال لا اله الا الله و تشدید صا الصراط
و لام الین مبالغه کند و طارا نا نکوید و نوز انعمت اظهار و حرکت عین لام علیهم را ظاهرا
و فتح عین غیر و سکون عین المغضوب را کشاد و برضا تشدید نیاید و سکون میم علیهم را از
و او لا الضالین جدا تر گوید و هر دو ضارا از مخارج خوب گوید و لابد است در سوره اخلاص
از تفتیح هر دو جلاله و لکن در حالت وصل احد بجلاله ثانیته باید تنوین ذال احد را کسر

داد با ترفیق جلالة وناچار است از فلقه دال که در او آریات است نون لم یکن زاد لا
 له ادغاب لا غنه باید کرد و قرآن مشهور در کتب و اضم فاق و تنوین و او است لکن اکثر قراءه
 خوانند بعد از فا و خلف یعقوب بسکون فا و همزه متوجه اند اینها مخصوص بفاحه
 و سور نیست باید که همه قرآن قواعد بخوبی را ملحوظ دارند تا نماز و عبادت صحیح و با مامت
 مسلمین قابل باشند چنانچه حد وارد شده که قراءه القرآن سنة مما توفیه یاخذها الاخر
 عن الاول و ایضا فرمود اند القراءه سنة تؤخذ من اقوال الرجال تدبیر و لا یبدع و
 قراءه قرآن بر سه قسم است تحقیق و آن اذ انمود حق گرفت زاید و نقصان و از کشتن مدت
 و تحقیق همزات و اتمام حرکات قارغام و اظهار و اخفا و امتیاز حرف از یکدیگر بد و خلط و تکرار
 رات و ملا خطه بر نیل و وقف و وصل و غیر ذلک بد و تجاوز از حد و افراط و تفریط و این
 نوع مختص بقراءه حمزه و ورش ۲ حد و آن بسبب خواندن شب بجهت کثرت تلاوت و این مؤ
 براتیان بوضو و ادغاب کبر و تخفیف بقراءه بعضی از تشدیدات مدات و غشای و تخفیف
 همزات بتبہیل و ابدال و حد بخوبی که در قراءه خلاصه میگرد و این مختص بقراءه ابن کثیر و ابی
 جعفر و ابی عمر و یعقوب بعضی از علما جایز نمیدانند ختم قرآن از سه روز هم چنانکه ابن
 بابویه علیه الرحمه در رساله اعتقادیه تصریح باین کرده که ثواب قراءه قلیل یا بدتر و نیز
 بیشتر است از ثواب قراءه کثیری که بی تدبیر و ترتیل باشد ۳ تدبیر و ترتیل از میان
 تحقیق و حد و مختص بقراءه عاصم ابر غامر و کسائی و نافع و خلف اکثر اهل اذ و این
 واضح انواعتی باید که تلاوت را از رو خضوع و خشوع کند زیرا که از خصص صاق علیه السلام
 روایت شده که هر کس قرآن بخواند خضوع نکند و رقت نیابد و پیدا نشود و نیت یا توفیق
 او جزئی و اندک و تریه پس بد رستی که سبک شمر د است عظم شان خدا را و زیانکار شد
 زیانکار شد هویدا پس تلاوت کند قرآن محتاج نیست به خرقه خاشع بد و فارغ و مکانه جا
 پس هر گاه دلش بخشوع آید میگردان و شیطان بهیم محقق گفت اند که در تجارتی سه است

اول محو کلام الهی شدن بمرتبه که کوید حق سبحا تعالی حاضر و ناظر و سامع کلام اوست
 دوم کمال جبریا از تجلی انوار فیض بخوی که او را دهشت حاصل شود و کونا متکلم را می بیند
 چنانچه از خصص صاق علیه السلام مرویت که والله لقد تجلی الله لخلقیه فی کلامه و لکن لا
 یبصرون سیم بنی از نام و نشان و قراءه خود و بر شدن از خول و قوه خود و عدالت فاع
 نصر خود و لا زست تدبیر و تفکر مدعا و اعجاز قرآن و ادراک مراتب جلال و جلالیت و جنان
 امام المبین علیه السلام فرمود اند لا خیر فی قراءه من لا یتدبر فیها و چون بایه رحمت شد
 طلب حضرت و دایه عذاب پنا بخضر غفار الذنوب بر و چون جانیست سجاده علیه السلام
 مالک یوم الدین را میکشند تکرار میفرمودند بچند که نزدیک بود که هلاک شوند و اذاب
 تلاوت را که هو حق ملا خطه نماید در قراءه و فقه و فقه و قالت الیهود دعیر بن الله
 و قالت النصارى المسيح بن الله و قالت الیهود ید الله مغلوله و امثال اینها باید تصور
 است بکنند بلند بخواند و چون خصص امام رضا علیه السلام در راجه اسان مبارکت خوب
 میفرمودند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بایه میرسید که در آن ذکر هشت یا دوازده بود میکرد
 و از خدا سوال بهشت و استعاضه از جهنم مینمودند و چون نماز سو قیل هو الله احد میخواندند
 بعد از لفظ احده است می گفتند الله احد و بعد از اتمام همین سوره ستر کذ لك الله ربی
 میفرمودند و در سوره قل یا ایها الکافرون بعد از لفظ کافرون است می گفتند یا ایها الکافرون
 و چون از سوره فارغ میشدند ستر ربی الله ربی الاسلام می گفتند بعد از اتمام سوره و
 البتین بلی فاننا على ذلك من الشاهدين و بعد از اتمام سوره قیمة سبحانک اللهم بلی و
 بعد از اتمام سوره فاتحه الحمد لله رب العالمین و بعد از سیم ربك الاعلى است میفرمودند
 سبحان ربی الاعلى و بعد از یا ایها الذین امنوا لبیک اللهم لبیک میفرمودند و چون جنان
 امیر المؤمنین علیه السلام یکی از مستحبات میخواند بعد از سبحان الله الاعلى و جنان صاق علیه السلام
 در سوره قل یا ایها الکافرون بعد از لا تعبدوا ما تعبدون اعبد ربی میفرمودند و بعد از

اتمام سوره ديني الاسلام عليه آية و عليه آموت ان شاء الله ميفر مودند و بعد از
ختم سوره و التمس صدق الله و صدق رسوله و بعد از آن الله خير اما ليس كون الله
خير الله اكبر و بعد از آنم الذين كفروا يقيم يحد لون در اول انعام كذب العاد كون الله
و بعد از الحمد لله الذي لم يتخذ وكدا و كبرياء تكبرا در اخر اسرته مرتبه الله اكبر و بعد از
قمن يا ايكم بماء معين و اخر ملك الله رب العالمين و الله خالق الماء و الطين ميفر
و بعد از آنم تخلقونه ام نحن الخالقون بل انت الله الخالق و بعد از آنم نحن الزارعون
بل انت الله الزارع و بعد از آنم نحن المنيون بل انت الله المني و بعد از تمام سوره ال
لهي اللهم العن ابليس بعد از قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس اعوذ بك
برب الفلق و اعوذ برب الناس ميفر موند و بايد كه قار و با خلوص نيت و دل صاف و
باك و با طهارت ظاهر و باطن و در و قبله در مكان نظيف مخصوصا در مسجد مشغول تلاوت
باشد و ادعيه كه مخصوص بشروع و بعد از ختم است بخواند و مستحبت خضوع و خشوع و
كبر كردن در حين تلاوت و باكي نيت و تكرار آيه چنانكه رسول الله صلى الله عليه و آله
ان تعبدتم فانتم عبادك بسيار تكرار ميفر موند تا اينكه صبح شد جايز است آيه بخواند
بدون ترتيب مكر و هفت قطع كلام بمكالمه خدا عبت در حين تلاوت **باب دوم**
در بيان استعاذه و بسم الله بدانكه استعاذه از شر شيطان رجم به پروردگار و حق و رجم مرقار
ضوء و آنچه ما داميكه مزرع سيبه كينه خور از خار و خاشاك دشمن در بر شيه خوابك و با كبر
نثار نميتواند كه تخم محبت و سست قهر نه زار از انجا بكارد و باب و الاث و ليك اخوات
يا و كند و بايد قار و بشرط قرائه و تلاوت نكند و عمل كند با پنج ميخواند تا شيطان رجم
از او بگيرد بلكه استعاذه بايد كرد از هر چيز كه مشغول غير خدا ميدارد مثلا غشوان
نفس ماره و مود است بحد شر بنوي كه فرمود اعدا عدوك نفسك الذي يهيجك
پر واعي نفس اينرا شبا هه تمام بشيطان هست بايد از شر حين نفس بخدا استعا

بجويد چنانچه گفته اند نظرها عنایت ز نفس كوته نيت بك اعوذ تا اعوذ بالله
نيت بلكه آن بيش صاحب عرفان نيت لا اعوذ بالشيطان كاه كوي اعوذ
و كه لا حول ليك فعلت بود مكد ب قول و استعاذه در و شروع بتلاوه سنت
و بعضه واجب است اند للنص الصريح و در وجه و اخفات در غير نماز تابع قرآن و بعضه
بجه قائل شد اند بجه اظهار شعار قرائه و اسكان سامع و بعضه بالعكس و بعضه رجا
قراة استعاذه را از بيمه قطع كردن لازم دانسته اند تعظيما لسان الله تعا و صيغ
ان بجه هب اصبح اعوذ بالله من الشيطان الرجيم است فاقا للنص و الحديث ما بيمه
پس اول چيز كه حسب الفريان ملك سبحان قلم خمسة ثم بر صفة لوح محفوظ نوشت
بسم الله الرحمن الرحيم و گفته اند كه بسمه كلمه است سائبة للذنوب و اذاعة للكر
سائرة للعبوب مظهره للغيوب و ان بخرو قرائت تركش عدا موجب بطلان نماز
با اتفاق علماء اماميه رضوان الله عليهم و جناب امير المؤمنين عليه السلام فرمود كه هر
بسمه نازك كند ترك كرد است صد چنانچه آيه از قرآن مجيد و واجب بسمه گفتن در
اول هر سوره الا در سوره توبه بسب نزول آن در قل و قل و قال كه بسمه بر امانت قل
مخبر است اگر ابتدا بغير يا حي و يا قزاق بگردد گفتن و نكستن بسمه الا در اجزاء
سوره توبه كه حكم انها حكم سوره توبه است و نكستن اما اگر آيه يا سم الله مصد باشد
الله لا اله الا هو و هو الاول و الاخر بسمه گفتن ضرر و احسن است اگر مصد
باسم شيطان باشد مثل الشيطان بعد كذا الفقر و آيه عذو مضيل مبين تركش اول
است لازمست در نماز قبل از بسمه تعيين سوره نمود مكر و سوره كه هيئت عادتي و خيرا
كه در نماز خواند باشد بعضه عدول از سوره بورد و ديكر را قبل از تجاوز از نصف جازين
دانسته اند بشرطيكه بسمه را اغا كند مكر عدول از سوره توحيد و حمد كه آنرا مطلقا
حرام دانسته اند مكر در نماز جمعه نماز ظهر جمعه كه عدول از آنها جايز است مستحب افراء

۱ سور مثل سوره عم و در هر یک و نحوهما در نماز صبح و سور منو سطره مثل سوره والشمس
 اعلا دعاء و سور قصا مثل سور کوثر و نصر و توحید و ظهر و عصر و فجر و مستحبه
 است امام و منفرد را جهر به بسمله خصوصا در نماز اخفائیه اما در حق ما موثبات نیست
 ولا زمست و عقب سور قبل سور قریش و در عقب سور والضحی سور الم نشرح خوانند
 با بسمله وسطی و در گفتن بسمله در مابین دو سور چهار وجه متصور است یکی ممنوع که
 اول بسمله را با آخر سور ماضیه یا استعاضه وصل کرد و بر آخر بسمله وقف نمایند که بسمله
 بر افتناحت اختتام و سه وجه جایز است و وصل طرفین ۲ قطع طرفین ۳ قطع
 بسمله از آخر سور ماضیه وصل با اول سور آتی و وجه ثالث اولیت و مستحب و وصل
 بسمله با اول سور و قطع آن از نه سور و ظهر وصل بسم الله به پنج الحمد و مستحب
 با قمر با جافه با فارغه با اقرب با محمد با تکار و وصل بسم الله مکن با عبد رب دو
 اقسام دو ویل و لم یکن مخافه من فساد المعنی و افضل آنچه در نماز باید خواند بعد از حمد
 رکعت اول سور انا انزلناه است در رکعت دوم سور توحید مکرر در نماز شب جمعه که
 در رکعت اول نماز خفتن سور جمعه در دو سور سبحة اسم سنت و فرمود اند که سور
 انا انزلناه سور نبی و اهل بیت و ست دعا بعد از سور توحید مستحبا میشود یعنی قنوت
 در نماز و از خضر صاق علیه السلام روایت شد است که هر که در نمازها پنجگانه سور توحید
 بخواند با و میگویند یا عبد الله و است من المصلین و ایضا فرمود است من مضت
 له جمعه و لم یقرء فیها قل هو الله احد ثم مات ما علی ذین الی حبیب باب سیم
 در بیان مخرج حروف و صفات آن بدانکه حروف منقسم شد بچهار ششگانه و هود و کافه آن
 ق و ک و ف و ش از د کانه و شقوقها کانه و مخرج مکانیزا گویند که حروف از آن متولد
 شود و خارج همند اصح هفتاد است مخرج همره و هاست از آخر حلق ابتداء فصبه شش
 ۲ عین و خاء مهملتین از وسط حلق است در تقدیم و تاخیر این حروف و مخرج اختلاف

کرده اند اصح اینست که هر دو از اینها دیگر تیره اند سم غین و خاء مهملتین است از اول
 حلق عم اول پنج زبانست با آنچه محاذی وی است از حنك بالا و آنچه خارج فافست ه
 بعد از آنچه خارج کافست این هر دو و هود اند که انرا ملاذ گویند ع میان زبانست با آنچه
 ۱ و ۲ و است از کام بالا و آن مخرج چشم شین و یاء غیر مدیت است این حروف را شجر می گویند
 و شجر کشادگی می آید هانست ۷ کافه زبان با آنچه برابر و است دندانهای اخیر
 و آنچه خارج صا است میباید او شما لا ۸ آخر پهلوی زبانست با آنچه دندانها بالا و آنچه خارج
 ۹ سر زبانست نزدیک مخرج لام و آنچه خارج نوز است این سر زبانست بعد از مخرج نون
 باندک فاصله و آن مخرج زاء مهمله است آن سه حرف را ثوی گویند و لثه عبارت از کوفه
 ۱۰ دندانهاست این سر زبانست با آنچه دندان پیش و آن مخرج طاء و دال مهمله و ناء
 مشات از پیش زبان که انرا ذلق گویند ۱۲ سر زبانست با سر دندان پیش بالا و آن مخرج
 طاء و دال مهملتین و ناء مثلثه است ۱۳ نیز سر زبانست با سر دندان پیش برین
 باندک فاصله و آن مخرج سین صا مهملتین و زاء معجم است و اینها را اسله میگویند
 و اسله سر زبانست ۱۴ سر دندان پیش لا است با لب برین و آن مخرج فاست ۱۵
 میباید لب است و آن مخرج و او غیر مد و یاء موحده و میباید است اما یاء از تری لب و میباید
 خشک لب است و دال و لب نیک بهم نمی رسد ع



فضاد هن اینبار قول ضو و آنچه خارج الف و او و با
 ۱۶ اخیش و هو اقصی کاف و آن مخرج میم نواست
 در حالت اخفا با غنه یا ادعا با غنه غنه و از لثه که از کاف
 پرویت و لغایه و دندانها بر آنها چپا میزند و ناء
 و آنچه است و از نو و از بالا ۲۰ رباعیات و آن نیز چپا
 دوازده دال و لا متصل ثانی با سم اینها با آن نیز چپا

متصل برباعیات عماد اسرار آن بر سه قسم است ضوا حک و آنچه را است از بهلولی
 انبیا ۲ طواحن و اند و انرا است از هر طرف شش دندان سه و بیرو سه و بالا سه و
 و انرا دندان عقل میگویند قریب به بیست و سه سالگی بیرون می آید آن نیز چهار است
 نظم زیرو بالا چار دندان را شایان دان زبش چار طرفیش رباعیات و بعد چار
 بیش ده راضر اس است از هر یک ضوا حک دو از آن شش طواحن که نواجذ باشد
 انرا هم دندان قاعد امتحان خوانند که هر مفوضه بر سر آن حرف داورند و آنرا
 ساکن بلکه مشد نمایند تا تشخیص خارج شود مثل آء و آب و آت و بخود لک و اما
 صفا حرف و بدانکه مراعا صفا مقتره حروف در غریبه چون جهر و همس است علا و اطفا
 و نظایر آن شرعا واجب بلکه از جمله مستحبات است علماء فرمودند که ارضفا افتد لازم
 که حرف از یکدیگر ممنا و یکجمله از مخرج خود ادا شود و صفا ذایته حروف داست هر دو
 ضد یکدیگر اعمه و حروف وی داست فحه شخص یک مانع مجهور انداشد
 و ان جحد قطب یک است مانع رخوالا لمرزع که ان مانع شد و رخواست استعلیه
 آن خصص ضغط قط است باقی مستفله عم مطبقه و آن خصص ط است باقی منفحه
 مدلفه و آن فرم لب است که از طرف لب زبان بسبکی و خفه دایمی شود و باقی صفا
 و اقا صفا غرضیه بر قفله است و حرف قطب جحد که در حین ادا زبان مضطرب
 میشود و باقی ساکن است صفا بر صر است غنه دیم و نون مشد بهر است
 و انحراف رلام و را و تکرار و له فقط و تحفظ واجب را اظهار تکرار الحظ و کشد
 باشد تشویق بر آکنده کی دشین است طاله و ضا و مد و حروف و لیت و را و و با
 و ما قبل مفتوح و مبریه و بیرو و رفع صوت و همزه است بشکی نیست که هر کاد خارج صفا
 خلط بمرسد مثل مخارج حروف را تغییر دادن و تکرار را و تفخیم و مستفله و برفیق در
 قطعاً معاً ایشان منقلب کشته سخن و مبطل نماز و قرآن خواهد شد سخن و تفهم

جل و خفی اما جل تغییر در اعراض کلمات است اما خفی ترك حقوق حروف است از حیثیت
 مخرج و صفا مقتره خود بآب چهار دین بیا توین و نون نیم ساکن است بدانکه
 توین یعنی در زبرد و زبرد و پیش و نون ساکن نزد حروف حلق و آن ع ح
 غخ اظهار است از جمله بعد مخرج مثال همزه بخون و نون من امه الا و مثال هاء و نون
 ان هو حرف هاء و انتم من عمل اجر عظیم و انحر من حکیم جمید فسبغوص
 من غل رب غفور و المتحقیه من خبر خیر و اظهار نون ساکن و توین و قرآنه قرآ
 سبعة ز حروف حلق اتفاق است شیخ ابو جعفر مد ز غنه خا اخفا می کند چنانچه
 کتب مطوله توضیح کرده اند و نزد حروف بکلون د غامس لغرب المخرج و دیمون
 مع الغنه است مثل من یأینه عذاب یحزنه و من یأینه بهین و من یأینه و لا من یؤیده
 و نون مشد نیز همین حکم را دارد و در لام و را بلا غنه است مثل من یأینه و من یأینه
 بهیم و دقوان و صنون و بنیان دنیا اظهار باید کرد بجهت رفع اجتماع حروف و غنه ثلثه
 و عد استیاضا و د نزد بآء فلیست بهم بجهت نکه نیم مواخی نولت د غنه مثل من
 بعد و صم بکر و د نزد سائر حروف و ان ت ث ج د ذ و س ش ص ض ط ظ ف ق
 ک اخفاست توسط این القرب و البعد بخوانت جنات تجری و من غمره قول لا یفتلا
 و یخلق جدید من جاء و بخود لک و اقامیم ساکن نزد میم د غام مثلین با غنه است
 انهم مهتدون و میم مشد نیز همین حکم را دارد و د نزد با اخفاست علی الاصح مثل فریم
 و د نزد باقی حروف و اظهار است خصوصاً و را و و فامثل الخ و الهم و اولاد که فیه
 بآب چهار دین تفخیم و ترفیق و هاء کایه است بدانکه ترفیق عبارت از تضعیف
 کردن حروف است و تفخیم و تعلیظ هر دو یکی میباشد تفخیم را در استعمال کنند و تعلیظ
 را در لام و حرف مستعلیه جمیعاً منضم اند و حرف مستفله مرفق مکر لام جلاله که بعد افتخ
 باخته و افعشو که بنفخی باید گفت مثل قال الله و عبد الله و بعد از کسر برفیق مثل الله

وهم چنین است راء مفتوحه و مضمومه بخور حمن و رسل که بتفخیم باید گفت و مکروه
 را بر ترقی مثل بحال و اگر راء ساکن باشد نظر کند بمقابل آن حکم همانست مثل کریمه و
 و عربیه و اگر راء ساکن بمقابل آن هم ساکن باشد نظر کند بمقابل ما قبل آن باز حکم همانست
 مثل البحر والیسر والد که در حالت قف اگر کسوف بمقابل راء غرضی باشد مثل ارجع و ام
 ان بانوا بتفخیم باید گفت و اگر راء ساکن بمقابل راء مکسور و ما بعد از آن حرف استعلا باشد
 بخور حمن و قراط و فرقه بالاتفاق تفخیم باید کرد الا ذکله کل فرقی دسوه شعر که در
 دو وجه است تفخیم بجه و وقوع حرف استعلا بعد از او ترقی بجه کسرتین و در مصر و قفا
 و و صلا تفخیم اولی است و در عین القطر ترقی نظر الی الوصل و عملا بالاصل چو در مصر
 در حالت وصل راء مفخیم است در عین القطر ترقی و اصل در زات تفخیم است ترقی بنابر
 سبب میباید و الف ترقی و ترقی تابع ما قبل خواست مثل صالح و مالک و اماله و فتح
 دو لغه میشوند و فاشن بالسنه فصحا و ما مال لغه غامه اهل بخدا از طایفه فهم و اسد
 و قید است فتح لغه اهل حجاز و این سه کجایش ذکر آنها را ندارد رجوع بکتاب مطبوع
 باید کرد و اما در اشباع هاء کتابه چها وجه است ما قبل و ما بعد آن ساکن باشد بخو
 الیه المصیر ما قبل آن متحرک و ما بعد آن ساکن باشد بخوله الملك ما قبل
 ساکن و ما بعد آن متحرک باشد بخوفیه هدی این اشباع را بن کثیر میگی کرد است
 و حفص از طریق غاصم رکعتیه میمانا دسوه فرغان با و موافقت کرد است ما قبل
 و ما بعد آن متحرک باشد بخوبه الاوله الا و قوله الا که همه قراد برین فهم اشباع کرد
 بخلاف قسم اول و ثانی و غاصم هاء برضه راء دسوه زمر با قصر خوانده است زیرا که
 اصل آن برضا بود بجه حرف شرط الف افتاد است و هاء نفقه و له نیت و لم نیت
 از اصل کلمه استصلیه نباید کرد و هاء سکنه و قفا و و صلا ساکن است حرکت دادن آن
 نزد قرغلط و مد و در قران دهفت موضع در و فایده له نیت در بقره افتد

در انعام کتابیه حشا سلاطینه مالیه در حاقه ماهیه رفاره باب ششم
 درین ادغام است بلکه ادغام در لغه ادخال شیئی است بر شیئی در اصطلاح اهل فن
 ساکن کرد ایند حرف اولست درج کردن در حرف و م و اسباب ادغام تماثل و تقارن
 و تماثل است ادغام برد و قسم است صغیر و کبیر اما کبیر آنست که اول از مثلین یا منقارین
 یا متجانسین که متحرک باشد ساکن نمود و در ثانی ادغام کند مثل ما سلاک و سلاک
 و قال لهم و خلقکم و رزقکم و الما جید ملک و فی النفوس و وجه و این ادغام
 است قرآنیه ای عمر و یعقوب بصیر و موانع ادغام بسیا است هرگاه شرط و سبب بود
 شده و موانع مرتفع شد ادغام جایز باشد و علما فرمود اند که در نماز از ادغام کبیر مثل
 اد قایم الریم بریم مالک اجبتا اولی است بلکه مکروه دانسته اند زیرا که در عداد غا
 حروف ثواب بیشتر خواهد شد و ادغام صغیر آنست که حرف مدغم ساکن و غیر حرف مدغم
 و در ثانی درج کنند و این بر سه قسم است آنکه مدغم و مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفه
 مثل هم باشند بخوبه و آن ضرب بعصاك و قد دخلوا و بخودك که اگر حرف
 مدغم حرف مد باشد اظهاری باید کرد بجهت تحفظ بر مد مثل فی يوسف امنوا و عملوا
 و بخودك و این قسم ادغام متفق علیه قرآن است آنرا ادغام مثلین گویند ۲ آنکه مدغم
 و مدغم فیه در مخرج متحد و در بعضی صفت مختلف باشد بخودك و قد دخلوا و امنوا و عملوا
 متجانسین میگویند ۳ آنکه مدغم و مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفه قریب باشند آنرا
 ادغام متقاربین گویند بخودك و احطت بابا صفت استعلا فاف طاو غاصم
 ادغام میکند ذال را در ما و اخذت و مشقانه و لام را در ما و اخذت و بل ریم
 و نون ملفوظی حسم در کانه را در میم را در ذال در کلمه بلهت ذلك و بارادیم را در
 معنای و برایت بکرون ملفوظی پس القرآن و نون و القلم را در و او در خاله و صل
 و لکن در وقف با اظهاری و او است همه قران لام تعریف در حروف شمیاء ادغام و ترقی

قمره اظهار است و حروف شمسیه و قمریه هر یک چهار داند مثال شمسیه التواب
 التواب الدنيا الذنوب الرب الزانية السلام الشاهدين الصادقين الصابرين
 الظالمين الليل النهار ما بقي اينها قمریه اند و اقسام ادغام بيماست اكفا باین شد
 و محقق نماید که جمعی از علما و مجتهدین بوجوه ادغام صغیر قائل شدند **باب هفتم**
 در بیان حروف مد است بدانکه حروف مد سه است و او الف و یاء ساکن و ماقبل ایشان
 از جنس خود نباشد مثلاً هر سه در کلمه اودینا و نوحیها و اتوفی است متکلم مد منخض است
 بسبب سبب لفظی یک معنی و سبب لفظی هم راست نایسکون بشرطیکه مؤخر باشد پس اگر
 مقدم باشد مثل امری و ایما تا مد آن مخصوص بقراءة نافع مد و هر کاه حرف مد و سبب
 دیک کلمه جمع شوند مد آنرا واجب متصل گویند مثل جاء و سوء و سبی و عجا و افا
 علما حکم بلزوم رعایا نموده و بطلان تمام بسبب اخلاص بانفرمودند و اگر حرف مد در
 کلمه سبب هم در کلمه دیگر باشد مد آنست و منفصل خواهد شد مد منفضل
 در نزد غاصم و است در نزد بولاق قراءه خلاف است مثل ایت و قالوا امثا و فی ام و اگر چنانچه
 سبب سکون حبل و مظهر و مدغم باشد مثل حسن میم و ذاب و اتحا جوی و لا اله الا
 مد آن لازم و اگر بسبب سکون غارض باشد مد آنجا بر خواهد بود مثل النار و یعلون
 و نستعین در حالت وقف بعضی گفته که انواع مد بیست است آنچه مذکور میشود شش
 نوع است مد متصل مثل جاء و ساء و شبهه منفصل مثل ما انزل و قالوا امثا ۳
 اشباع که از اشباع حرکت حاصل شود مثل ما له اخلا و اخره الى الله عم علی که در وسط
 کلمه باشد مد بسبب التقاء ساکنین باشد مثل ذاب و لا الضالین و اتحا جوی عار
 در حالت وقف مثل نستعین لا نرم و آن در حرف و مقطعه قرآنی است تا حرف عین که در اول
 هر دو سوره است ماقبل یاء مفتوح است پس آن حرف لین است چون قرأ حرف لین نا جازم
 حرف مد دانسته اند پس در نزد اکثر قراء لفظ عین مد طول و توسط و قصو باشد و اما

سبب معنوی پس آن زیادتی مد لغات در کلام منتهی بنا بقراءة حمزه کوفی مثل مد
 کردن در کلمه لا رب الا انت و مانند اینها و از اینجمله است مد تعظیم در کلمه توحید
 مثل لا اله الا الله و لا اله الا انت در نفی خدایان باطل و اثبات خدا مجوعه
 در حال دعا و استغاثه در نفی مد میکنند زیرا که سبب لفظی ملحق طریقت بلکه معنوی
 مقصود او مقدم است بمقدمه عاصم و واجب و ستمه چها الف سبب **باب هشتم**
 در بیان اقسام و قوف و موسیجا و ندیکت بدانکه وقف کن عله بر تیل است بنا بر قوف
 جناب مولی الموالی که التزییل حفظ الوقوف و ایضا معرفه الوقوف و بدو معرفت آن
 موجب دمع قرآن میشود و انبیا از قطع صوت مع قطع نفس بخلاف سکه
 که آن قطع صوت بدو قطع نفس لازمست قف نام نظام و حسن کلام ظاهر و مخفی
 گفته اند الوقوف منازل القرآن و آنچه هار قفیم است نام و کافی و حسن قفیم نام است که
 کلمه موقوف علیه را ارتباط لفظی معنوی بما بعد نداشته باشد مثل وقف بر آخر جمله
 و ابتدا از الحمد لله و وقف بر يوم الدين و ابتدا از ایاك نعبد و وقف بر نستعین و آخر
 سوره و غیره و این وقف اکثر در اواخر آیات میباشد و کافی است که ارتباط معنوی بعد
 داشته باشد لفظی مثل و ما انزل من قبلك و ابتدا بما بعد آن که و بالآخره هم بوقوف
 جایز است مخاطب کافیست حسن است که ارتباط لفظی بما بعد داشته باشد معنوی
 مثل وقف بر الحمد لله و ابتدا بر رب العالمین که وقف باینجمله در نفس لازم حسن ازیرا که
 معنی مفهوماً ابتدا بما بعد بدو اعاد موقوف علیه حسن نیست مگر آنکه بر رؤس آیه باشد
 بنابر خبری که ام التمه رضى الله عنهما روایت کرده که سیدان بنیاد که بر سر هر آیه وقف نموده
 بدو اعاد موقوف علیه و ابتدا بما بعد آن مینمودند پس در هر آیه که وقف حسن باشد و قفیم
 است که معنی و مراد مفهومی شود و قافیه خطا و رومار سا نفس و قف نماید مثل
 وقف بر بکم و الحمد و رب و مالك و غیر ذلک و اقیح ازین است که معنی را تغییر میکنند

مؤید میکرد بچشم نالایق العیاذ بالله مثل وقف بر آن الله لا یستجیبی و ان الله فخر
 و بخودك و آنچه قرار از دست احترام از آن نمودن است که فصل نکند
 میا عامل معول و شرط و جزا و مبتدا و خبر و صلة و موصول و صفت و موصوف
 و مضای و مضای الیه و امثال ذلك و لازم است این را که وقوف از علو مرتبه داشته باشد
 که تا این اشیان توانستند کرد و بعضی از علما قرائت و قوف در قرآن مجید ذکر کرده اند مثل
 وقف از دهشتنا و چها موضع وقف منزل دشت موضع وقف المبتق در هفده
 موضع وقف غفران در د محل و وقف فزض در نازد جا و وقف مغانف و غیره که در
 آنها طول دارد و از جمله قوف مستحبه و قوف الحاق چنانچه بعضی از قراء کلمه و تم و فیم بها
 به آخر آنها لا حق میکنند مثل عمه و فیمه و قف بالبانست چنانچه بعضی از قراء کلمه ها
 و بانی در حالت وقف گویند یا و هاد و نحوه یا آنها را ثابت میدارند و وقف بابدال
 مثل الصلوة و الركوة و نحوه در حالت وقف بدیل بهای میکنند اشیام در اصطلاح
 قوم اشاره بدو لبست بعد از اسکان نام معلوشو که حرف موقوف علیه مرفوع است یا مفعول
 مثل بیتم و نسبت بعین خاطر حرکت در حرکت مانند قیل که بعضی قرائت خلط کسر
 فاف بضمه میکنند خاطر حرف بحر فست بعضی قرائت مانند صا صراط را محاط
 بر ۴ می نمایند و رقم عبار تا از بانی گذاردن ثلث حرکت در حالت قف و اس
 و بود ثلث حرکت است و وصل و این تحقیق میشود از استماع از استاد خاذق صاحب
 و آثار مؤید و بجا و بد آنکه علامت وقف از وصل در و موجب فساد معنی
 میشود لکن اگر بکند در شرعاً اتم نیست چنانکه در جواب این مسئله شیخ الاسلامی علی بن
 العالی نوشته اند که یا اتم مجید ذلك اما قرا مبالغه تعبیر بوقف لازم کرد اند طعنا
 وقف مطلق است یعنی مقید به یکی از لزوم و جواز و رخصت مجوز نیست و دلیل آنرا
 وصل از نیست زیرا که تعلق لفظ و معنوی ماقبل خود ندارد رج علامت قف جاز است

جهة وقف و وصل در و هست اما وقف اولی است از علامت قف مجوز لوجه
 و در رو و وجه قف وجه وصل هر دو هست اما وجه وصل روشن تر است و قف هر دو
 ص علامت قف رخصت بالضر و هرگاه قرائن احتیاطاً تمام کردن آیه را در یک نفر
 نماید و قف یکبار عاذا لازم نیست علامت قف و اگر لا بایه جمع شود عاذا لازم
 نظر بحدیث ام السکة علامت كذلك است یعنی بطریقیت سابقا گذشت چه لازم
 چه مطلق چه جازیه مجوزیه رخصت یعنی قف در هذا الموضع من وقفه و سکه
 هر سه علامت سکه است ق علامت قد قبل فیہ الواقف قلا یعنی قبل لا وقف فی
 صل ضد وقف است یکی یعنی الوصل اولی من الوقف و بنا بعد کوفه و بنی بعد
 بصی بنی است و عی علامت آیه است و اما وقف بحر که نزد فاطمه اهل بیت
 مشهور و موجب بطلان و وصل بکون ابشر طیکه کلمه لاحقه منفتح بضم وصل نبوه یا
 بعضی از علما جابر نمیدانند بآب طهر در بیان کلماتی که در قرآن مجید بظا است
 بضاباید در حین تلاوت ملحوظ و امیناً خارج و صفاراً کما هو حقه مرعی بدارند تا قرا
 جمیع و کلمه کلام الله تعالی بعمل نیاید مثل کلمه طعنکم در سور محل و الظهیر در نور
 ظهور در روم و ایضا ظا در کهف لظی در معارج و لظی در لیل و شواظ در حرج
 ذی ظفر در انعام و اظفر که در فتح و ما یلفظ ذق و فظا ذال غران و محظور در
 موضع اسر المحظور قمر و ظا در توبه و لا نظو و طه و الظفان در نور و ظل جیش
 ظلال و ظلال است اول جایکه در قرآن آمد و در سور ناست نحو و دخلهم ظلالاً
 و در قرآن در بیت و موضع او ظلالنا و ظله نیز از نیمه قواست و سور لغراف کانه ظله
 و بوم الظلة در شعرا واقع است عظیم من العظمه در یکصد بکوضع حفظ در جهل
 و دو موضع نظر من الاظفار و هوالتاخر نحو و لا هم یظرفون در بیت در موضع
 و عظم در چهار در جا نحو العظام و ظمیر نحو و راء ظهورهم در جهاد موضع ظا

قصص بوار بضم با و فتح واواست در اینجا و در اعراف سائیه بتقدیم همراست برنا
فاطره و اوفیه متوا الصائون د بقره گذشت الانعام انبا و ابكون نون و تبرک
اشباع د اینجا و شعر شرکاء و شرکاء و هم د اینجا و د بونس محل برك اشباع
یجدون و مجد و بتقدیم جیم بر خا و د جمیع قران لم بهک بكون ها و کسر ذال
انجا جوتی بمد حا و جیم و نون قند بهاء التک هلم بتشدیدیم د اینجا و در آخر
زخرف بالزکاء و الخاء و الزاء د اینجا و د بونس واسر و زخرف و نیعه بتقدیم بافتو
بر نون ساکنه الذکرین د د موضع بمد همزه اوله دینا قیما بکسراف فتح باء تکرار
لم د بقره گذشت الاعراف یضربون بتشدید ضا و راء مد و ما با اشباع همزه و
با اشباع واو القوافل القوابض قاف اوله و فتح قاف ثانی د اینجا و د بونس شعر و الهه
والله یفتح همزه و کسر لام القمل بتشدیدیم متبر بتشدید با یطیر و بتشدید طا و با د
اینجا و د نمل من جلتهم بتشدید یا و عر و ه بفتح عین زافا بخت تقدیم نون بر انا
ولق الله بکسر ناء اوله و فتح ثانی عوجا د ال عمران و یوار د راء و تجنوا الناس و قوا
الله و یذکرون فاذا در بقره گذشت الانفال ممد که بضم هم اوله و دال و کسر هم ثانیه
الدواب را اینجا و در موضع د نجر و فاطر مد و او و تشدید با ان یعلم الله بفتح لام و کسر
میم الان و یذکرون و اما د بقره گذشت التوبه اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و غیرین الله
واموال اضرمتوها و المطهرین د بقره گذشت بخش بفتح نون و جیم فاجره بکسر هم و سکون
راء لا یسئون با اشباع واو د اینجا و د نخل و الم سجد ان یطفوا د اینجا و د صف و
بد و کم با اشباع همزه نبؤ بک اشباع همزه د اینجا و ص و تغابن د ابر هم یوذن بک
الواو المطوعین بتشدید طا و واو التائبون بتقدیم همزه بر یاد اینجا و د تحریک
واعطوا بضم الطاء لم یعطوا بفتح الطاء تمها بفتح التاء من غیر بتقدیم غیر بر ا
د اینجا و د فرقان و واقع و طورون لنصدقن در سا گذشت بونس ما بضر بکون

عین

عین و ضم زاء در اینجا و د سبنا و ازیت بتشدید ز او با لا بهک بکسرها و تشدید
دال لنلفسنا بکسرها و فتح ناخر فها د انعام و شرکاء و شرکاء و انعام القوا
القواد الاعراف گذشت الان بمد همزه اوله در د موضع ع الله بمد همزه جلاله و
همچنین ا د نمل لتلونیق و او شفا و نابرک اشباع همزه د اینجا و د روم مکرر و اختوا
بتقدیم خا بر یاد اینجا و در د موضع حج نوحن تبرک الوافعت بتشدیدیم بضم فاء
منقوطة بومشد بکسریم د اینجا و د معارج ما نفقه بک اشباع هاطره التهار بفتح
و کسر لا یجنون و لا تجنوا الناس نوح ابنه د بقره عوجا د ال عمران و مجد و ادر
انما گذشت یوسف صنا التجن بفتح با و کسر یاء د د موضع جبرهم بتشدید هاء
اوله فنجی بتشدیدیم بقیه و تقو بک اشباع همزه و زواک و زواک بک الواو
و یاتیه و الان د بقره گذشت الرعد تم اخذتم بکون ذال و ضم ما و ها د اینجا و د حج
و مؤمن و د سایر قران بفتح ذال و سکون ناء یثا و دعا و د اینجا و د فرقان و مؤمن
اشباعند بر هم کما داشتند و خیلته اجنت یوخرهم تبرک الواو و عوجا د ال عمران
بنو الذین رتوبه و بنی د بقره گذشت الحجر و ایتناک د اینجا و ایتناهم د د موضع مؤمن
بفتح و تحقیق همزه لبسبیل بفتح لام اوله و کسرا صغیر الصغیر بفتح فاء و کسرا و اوله لوط
المربلین د بقره گذشت التحل یقوت بک اشباع فخر بتشدید را کل بفتح کاف لا نع
بانعم بکسر لام و با و ضم عینین کسر میهن یوخرهم یوذن تبرک الواو یجدون و شرکاء
د انعام لا یستون د توبه گذشت لاسر نفقه بک اشباع لیسوا و اجدوا با اشباع
زخرف رانعام گذشت الروا بک الواو الکهم فاء و با اشباع واو ما و ها تبرک اشباع و
و همچنین ا د اخر ملک تعرب بکون غیر و ضم راجعل بفتح همزه و سکون جیم و لام حو
بکسرها و فتح واو عوجا د ال عمران جزله الخنی در بقره گذشت حرم نورهم تبرک اشباع فاما
نرین بکسرها و تشدید نوطه بد و مد فلا یصدک بفتح و تشدید و فتح نون توکوا و لا

تظنوا برك اشباع ان اقد فيه وفاقد فيه بوصل اقد بر فيه زيرا كه يك كلمه اندوچ
دال عمران وغرما د بقره كذشت لا بنياء بكلوكم برك اشباع نفعه با حاء مهله و
حافه با حاء مبعث كطي التجل بتشديد بآء وسين ولام الحج دما وها برك اشباع
ولو لود راينجا و د فاطر دهر و طور برك اشباع عند لمن خيره بفتح لام و ميم خير اطان
وفته انقلب وسواء العاكف لي طوقوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزكوة و الصابرين
د بقره و الدواب د انفال و اخذتهم د رعدا المجتنبين فمجتب د هو كذشت المؤمنون
بل يتناهم د حجر كذشت اخسوا با اشباع التور و يدروا و يؤذن برك اشباع الواو و
بقرته مشهور برك اشباع الفرقان فك افتره وليذكر و اول ذكره بقره غراما د توبه غام
د رعد كذشت يعقوب برك اشباع الشعراء انبا و د انعام القوا و اتقوا و لا تجنوا الناس
نوح المرسلين غاد المرسلين و ثم الاخرين د بقره كذشت الخاون با اشباع علما و برك
اشباع القمل نكروا بتشديد كاف و جمد و د انعام و قالوا الطير ناد راعراف و عا الله د بقره
لا قبل د بقره كذشت الفصص اجبت بفتح باء اوله و سكون باء ثانيه د اينجا و د ضم
حج بكسر خاء و فتح جيم اوله و ثون بضم ياء و سكون همره و فتح ناصد ناك د طه و جيم
د مائد كذشت العنكبوت و ما يجد و د انعام كذشت الرقعا اساء التوى بمدا و بقره
اشباع و بمدا ثانيه و مع الاشباع و ابغوا و برك اشباع يصعدون بتشديد صا و د
و شفعا و د يونس كذشت لقمان هو الحديث بسكون هاء لايته بكسر لام و سكون باء
نعمه بكسر نون و فتح عين يعزكم دال عمران بمجدون د انعام كذشت السجدة لا يسون
د توبه كذشت الاحزاب فلم د انعام كذشت ثوب و يؤذن برك الواو سبلا يعزب د
يونس كذشت الثابت يد نون او ب بتشديد واو و سبيل العزم بفتح عين و كسر واو الف
ما بفتح الله بفتح ناء و كسر خاء بخر ك برك الواو و بكون ميم د مدثر بضم ميم است
غرايب باعين معج و راء مهله الدواب د انفال و يعزكم دال عمران و لو لود و حج كذشت

ليس و ليمتكم بتشديد سين نون نعر فتم بسكون قاف نعره نكسه بتشديد
ميم و كاف و بسكون راء و كاف برك اشباع الهائين كالعرجون با كاف تشبيه و
اينست رلفظ بكاف انا اعطيناك الكوثر فل يجيها بيا بيا الصافات الرقبا برك الواو
و هجيت ا د سوه ففتح لا يهعون بتشديد سين ميم ص غزبه باعين و زافطنا بكسر
قاف و فتح ماء مشد د عطا و برك اشباع يؤذ توبه اجبت كذشت الرزق برك
اشباع عوج دال عمران كذشت المؤمن با هان ا برك بضم نون اوله و كسر نون ثانيا
بتشديد فاخذتهم و دعاء و د رعدا يجدون د انعام كذشت حم السجدة ان الله دين
بسكون ياء و كسر نون يجدون د انعام كذشت الشورى حم عسق ا برك لفظ حم و الرعشق
جدانوش برك ا كرم ايه است لمن عزم بفتح لام و كسر ميم اوله و بسكون زاء يذروكم برك
اشباع الزخرف زخرفا د انعام يصعدكم د رطه كذشت ان كنتم بفتح همره يثوبون برك
اشباع لدنوا با اشباع الدخان و نعه بفتح نون و سكون عين تبع بتشديد باء د اينجا
و د سواق الجاثية شيئا اتخذها د بقره كذشت الاحقاف و برك بكسر جيم و سكون راء
بجدون د انعام كذشت القتال و لن برك بكسر ناء و فتح راء تجلوا و برك دال عمران
عزم الامر د بقره كذشت الحرات لا يلائكم بكسر لام و سكون ناء لاسم بالام مكسور و برك
همره في ليس بسكون باء مؤحده افيدنا بيا بيا فبقوا بتشديد قاف تبع د رذائل
كذشت الذاريات جعلته بفتح لام و سكون ناء و اتبعهم بفتح و سكون ناء الطور من غمر
د توبه و لو لود حج كذشت النجم اساء بالاشباع و في الروم لا التفاء الساكنين الفهرين
الكذاب بفتح ميم و كسر نون الرحمن اللؤلؤ برك اشباع و هجيت ا د و افعض استبرق
بكسر همره الواقع لغرمون د توبه و لو لود د رحن كذشت الحديد من قبله د بقره كذشت
المصدقين و المصدقات د نسا و رهبانية ابتدعوها د بقره كذشت المجادل كينوا
كتب دال عمران كذشت الحشر برك اشباع ما نفعهم بكسر نون و فتح عين خالذين بكسر

ناء وکسرون المقتض برآورک اشباع الصف لطفوا در توبه گذشت الجمعه بضم
 الجیم ومیم القاب بنوا الذین در توبه گذشت التجربه ثابت در توبه گذشت بنانی
 بکسرون ثانی وفتح یا المنافقون فاصدق ذلک گذشت بآخر بک الواهنا
 وفي نوح الملك ما وکد کف گذشت ن ان کان یفتح همزة من مغرک توبه گذشت
 الحاقه کتابه تحت سلطانیه مایه بهاء التکث ها و م اقرا و الثانی بالاشباع
 والاول بک المخرج لیشل یفتح یا د اینجا و د قیامه قبلک د بقره گذشت توبه
 بک الواء الجز مجزأ د بقره گذشت المثل اول النعم بک اشباع وبتح نون وسکون
 غیر ثلث اللیل یفتح ثانی وکسر یا القیمه یفتو بک اشباع الذهر ثم رایت د بقره شرا
 ولولود حج گذشت المرسل خلقکم بضم لام وسکون فاف یوذن بک الواء والنار عا
 نخرة بالنون والخاء الاعی ویکر د بقره گذشت التکویر ثم امیر بقره وشعرا ودهرک
 التطفیف لمحبوبون بسکون حاء وضم جیم فلیتافس یفتح فاء اول و ثانی وکسر نون الفجر
 لیس بسکون سین کسر راء وفتح یتشدید غیر التین سینین بالین والناء والنون والثا
 والنون القارعة ماهیه بهاء التکث التکثیر الجیم بتقدیم الجیم على الحاء في کل القرآن
 الکثیر اعطیناک الکثیر یوصل اعطینا بک کاف وکسر انیس عاد کالعرهون درین
باب وانی دین ادا ب تعضیات مشرکه نماز وادب شک وسهو مقدمات
 ومقارنات نماز است بدانکه استیجاب وقف را و آخر فصول واذان واقامه جمع علیه علم است
 وشیح ابن ابویه جمعی از علما صلوا فرستار مطلقا واجب میداند برخوانند وشنونند
 اسم مختص جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را و اشهر استیجاب و لا رمت اظها
 نمود هارا د لفظ الله واشهد والصلوة وحاد الفلاح واعاد اقامه بعد انکلم
 وبعضه تکلم را بعد اقامه الصلوة حرام میداند بعضه اقامه را ب وضو حرام میداند
 و اشهر خوان است بعد انیت و تکبیر الاحرام واستعاذه شروع بقرآن نمایند بنویسکه

رقی

سابقا بیانشد وشیح ابن ابویه وبعضه از علما نماز بقیوترا باطل میداند و ادنا ذکر
 قنوت سه مرتبه سبحان الله است ایضا صلوا واستغفرا است حضرت صادق علیه السلام
 فرمود که پیوسته عاها ممنوع است بالا رفتن و مستجاب شدن با صلوا فرستاد شود
 بر محمد و آل محمد و ایضا فرمود که هر کس باشد بد رکاه خدا حاجت کبر یا بداند کند
 بر محمد و آل او بر بطلبید حاجت و این خم کند از صلوا بر محمد و آل او پس بدست خدا
 کریم است از آنکه قبول کند در طرف دعا و او را که صلوات است و اکذاب من انرا که حاجت
 انقض از بر که هرگز صلوا در نمیشود فظهر همت اهل دل از بد قنوت نشود هیچ
 روشود محرم در رکاه الله و ایضا رب اغفر وارحم و تجاوزت عما تعلم انک انت الاغرا کر
 و ایضا اللهم اغفر لنا وارحمنا الی قدیر و افضل اذکار قنوت کلمات فرج است و ذکر
 رکوع سبحان رب العظیم و محمد یاسه نوب سبحان الله و در وقت ضرورت یک مرتبه سبحان الله
 کافیت د سجود سبحان رب الاعلی و محمد یاسه مرتبه سبحان الله و در وقت ضرورت یک مرتبه
 بعد از سلاسه بوالله اکبر و دستها را بر دیک گوش برساند و بگوید و بعد آن تسبیح طاهر را
 علیها السلاک را بنظر حق بگوید چه چار مرتبه الله اکبر و سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه سبحان الله
 و بعد آن یک مرتبه لا اله الا الله بگوید و بر آیت یکری بعد از سلاسه مرتبه بگوید لا
 اله الا الله وحده وحده انجز فقله ونصر عبده و لغر حبه و غلب الاخراب
 وحده فله الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیء قدیر و ایضا بگوید
 اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم اجرني من النار و ادخلنی الجنة من الحور العین
 ایضا اللهم اهذب من عندک و افضر علی من فضلك و انشر علی من بحینک
 و انزل علی من برکاتک و ایضا سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو
 الحی القيوم ذوالجلال والاکرام و اتوب الیه و ایضا سه مرتبه بگوید یا من یغفر
 ما یشاء ولا یفعل ما یشاء احد غیره و ایضا بگوید اللهم اجعل لی من امری فرجا

و زیاده

واجب و سنتا در بیان مقدمه

卷

نشسته بعل آورد و دو سجده و احیاء طبعی آورد و هرگاه بعد اكمال سجده بن باشد نشسته
و سلام دهد و دو سجده سهو بعل آورد و جواباً و نماز احتیاء و دو سجده سهو بکبر است و احیاء
در اتصال نیت بیجا است ذکر سجده سهو جویش مختلف بین او شهر و بیست و اما در جو
ذکر مجرب است میایم الله و بالله السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و میایم الله و بالله السلام
صلی علی محمد و آل محمد یا ایهم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد و سجده سهو و سجده است
نیت و دو میاد سجده نشستن و تکبیر گفتن تشهد مخفف بعد اتمام سجده بن گفتن این طریقی
که آشهدان لا اله الا الله و آشهدان محمد رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
السلام علیکم و دو نماز احتیاء طافا سو و قنوت نمیشد اکفاجا بجا نمیکند خدا آفشنه
خاتمه و معرفت اصول و فروع دین و دعا قبل از تلاوت و بعد از تلاوت قرآن مجید بدانکه معرفت
اصول دین با دلیل بر وجه علم و یقین خلافیت اگر قیلا مانند مرضی شهید اول رضو الله

واجب و سنت

در بیان مقدمات

اما مقدمات نمازش است طهارت از حدث ۲ ازاله نجاست کردن اریدن
و جامه تم پوشیدن عورتین از انچه برهنه ملاحظه نمودن مکان نما که غصبی
نباشد ملاحظه نمود وقت نماز تحقیق قبله نمودن و اما مقدمات فائس از هشتار کگا
و فعلا اینست ۲ نیکوترین الاخر اسم قیا عم قرآن ۵ رکوع و سجود ۷ تشهد ۱ سلام است

[illegible]

نشد بعل آورد و دو سجده و احتیاطاً بعل آورد و هرگاه بعد از اتمام سجده نداشت
و سلا دهد و دو سجده و بعل آورد و جواباً و نماز احتیاطاً و دو سجده و بیکر نیست و احتیاطاً
در اتصال نیت بیک است ذکر سجده سهو و جوابش مختلف است و اشهر و جویبار است و اما در
ذکر مختصات میائیم اللهم و بالله السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و میائیم الله و بالله
صلی علی محمد و آل محمد یا نبی الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد و بیکر نیست بعد
نیت و در میان سجده نشستن و بیکر گفتن تشهد مخفف بعد از اتمام سجده نیت گفتن اینطور
که اَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
السلام علیکم و نماز احتیاطاً طافا سور و قنوت نمیشناسد و کفایت میکند حمد الله
خاتمه در مفت اصول و فروع و نیز در مقابل از تلاوت و بعد از تلاوت قرآن مجید بدانکه مع
اصول و نیز با دلیل و قیاس علم و یقین خلاف نیست اگر علماء مانند بعضی شهدا و اول رضا الله

عليهم فرموده اند که بادر لیل ذلتن واجبست نه بطریق تفلیس حدس و تخمین
 و تارکش با کافر گفته است بعضی گفتا کرد اند با عقاد و جو و توحید با ربیعا
 و اصول دین پنج است از آن اصول اسلام است انکار کنند و شک و زندقه کافرا
 اول توحید و آن قرار بیگانگی خدا و مبرا و منزله است از جمیع حوادث و عوارض و
 کردنت و کافیت را ثبات ذات شناختن حقا و تفکر و تدبر در موجودات معلوما
 و مخلوقات و صفات و ثبوت است هشت از ظمیر عالم و قادی و حتی است فرید و مدرک
 باقدیم از این هم متکلم صافی اما عالم است یعنی هیچ چیز از علم او پیرون نیست قادی است
 خواهد از ممکنات حتی است یعنی زنده و متصف بصفات علم و قدرت است مرید است یعنی
 امیر خدا تعالی سبیل را در اختیار است مدد است یعنی درک اشیاء میکند قدیم است
 یعنی مبدئ و نهایتی از بر او جو او نیست متکلم است یعنی سخن آفریننده رحیمی است که او را
 عضو و دها و زیاده بود باشد و صافست کذب دروغ مطلقا بر او روان نیست صفا
 سلیه هفت از ظمیر نه مرکب بود و جوهر و عرض نیست محتاج هیچ چیز از مکار
 و زمان و غیر اینها نیست و حلول بخیر میکند مرتبه نیست در دنیا و نه در عقبه و محل خود
 نیست مثل خواسته و غیره که بر او عارض شود و شریک و مثل ندارد و معانی چنین است
 که اشاعره قائل شد اند که خدا عالمست بعلم و قادی است بقدر و حتی است بمیان که اینها
 را معانی گفته اند بلکه خدا عالمست بدان و قادی است بدان و حتی است بدان و غنی است
 از زن و فرزند و غیره و خالق است در بنو است یعنی جمیع اینها خلق اند و خاتم ایشان جانا
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و ماد او آمنه بنت هب است
 ستم معاجن است طعم عالمی و حصو مظلومان و غیره ضایع شود چنانکه اعتقاد و قرا
 کردند با مات عصمت و حیات جنانست و لیا علی ابن ابی طالب و ماد او فاطمه بنت اسد
 و بعد او امام حسن امام حسین و ماد ایشان فاطمه زهرا است بعد او امام زین العابدین

در نه علم و در کتب و عقاید و توحید و اخلاق
 نیست و جسم روح

و مادر او شام زناست و بعد از او امام محمد باقر و مادر او ام عبد الله زهرا امام حسن
 است و بعد از او امام جعفر صادق و مادر او ام فروه است و بعد او امام موسی کاظم
 و ماد او حمید است بعد از او امام رضا و ماد او ام البنین است و بعد او امام علی
 نقی و ماد او سمیه است بعد او امام حسن عسکری و ماد او شمس است و بعد از او مجتبی
 قائم علیه السلام است ماد او زینب خاتون است بجز عدل است یعنی خدا مستغنی و مبرا
 از ظلم و آنچه مذکور است و فرغ دین شدن اول نماز ۲ روزه ۳ رکوعه عم حسن
 هجج و جهات است بمقابل از تلاوت بخواند اللهم بالحق ازلک و بالحق نزلک
 اللهم عظیم رغبتی فیہ و اجعله نورا لیبصری و شفعا لصدور و ذهابا لغمی
 و غمی و حزنی اللهم زین به لیسای و جمیل به وجهی و قوی به جلدی و قیل به بصری
 و ارفع فی بلا و یه علی طاعتک انا اللیل و اطراف النهار و احشری مع النبی و الیه
 و انضا بعد تلاوت اللهم اے قد قرات ما قضیه من کتابک الذی انزلک علی
 نبیاک الصادق فک الحمد ربنا اللهم اجعله بمن کل حلاله و حرامه و یؤمن
 و یحکم و متشابه و اجعله انسا فی قبری و انسا فی خشری و اجعله بمن برقی
 یکل اینه و افاضه رجاء فی اعلی علی بن بر حمنک یا ارحم الراحمین

و لیا و امام محمد باقر
 و ماد او حمید است

مراح الابداح
در علم صرف لغات عرب



فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...

فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...

فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...

فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...

هذه كتاب علاج الأوجاع

بسم الله الرحمن الرحيم

قال المفتي الحلي في الرد المحتج...
في جواب ما قيل من ان...
في جواب ما قيل من ان...

فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...

فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...

يكون فيه من حروف الشدة والوسط واللين

يكون فيه من حروف الشدة والوسط واللين...
يكون فيه من حروف الشدة والوسط واللين...
يكون فيه من حروف الشدة والوسط واللين...

فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...
فان كان المصدر في الالف واللام...

حكم السلوك ومن ثم سقط الالفة في مثل ما يكون الحركة عارضة
 التي لا تكون من اجزاء الالف في حركتها في حكم سقوط الالف في حركتها
 الا في لغة رديته يقولوا هاء ما ثا وبجلاف مثل حركتك لانه ليس
 هو لا يكون من اجزاء الالف في حركتها في حكم سقوط الالف في حركتها
 ليس لان الالف في حركتها في حكم سقوط الالف في حركتها
 ليس لان الالف في حركتها في حكم سقوط الالف في حركتها
 التوازي مع الالف في حركتها في حكم سقوط الالف في حركتها

لم يأخذ منه العمل بخلاف مستقبل لأن اسم الفاعل خذ منه العمل
 في استقباله واما العمل في المستقبل فلهذا اسم الفاعل خذ منه العمل
 في الاعراب له عوضا عنه والكثره مشابهة له يعني يربط المضارع للكثره
 بغيره وبنى الماضي على الحركة لقلته مشابهة له وبنى الامر على السكون لعدده
 تميزه زبدت الالف والواو واليون في اخره حتى يدلكن على هما و
 وهن وضم الحوت الطرفي في ضربوا لاجل الواو بخلاف رمو لان
 يست بما قبلها وضم في رمو وان لم يكن الضار بما قبلها حتى لا
 يخرج من الكسرة الى الفتحة كيبك الالف في ضربوا للفرق بين واو
 وواو الجمع في مثل حصر وكم زبد وقيل للفرق بين واو الجمع و
 الواحد في مثل لم يدعوا ولم يدعوا جعلت لتاء علامه للموئث في
 ث لأن التاء من المخرج الثاني والموئث ايضا ثان في التخليق
 تاء التاء ليست بضمير لما يجيء من بعد واسكت الباء في مثل
 ن وضربت حتى لا يجمع اربع حركات متواليات فيما هو كالجملة
 منه ومن ثم لا يجوز العطف على ضميره بغير التاكيد لا يقال ضربت
 بل يقال ضربت انت وزيد بخلاف ضربت لان التاء منه في
 سكون ومن ثم تسقط الالف في مثل ما تكون الحركة عارضة
 لغدره يترى يقول اهلهار ما ناو بخلاف مثل ضربك لانه ليس

زبدات الليم في ضربتهم حتى يطرده بتثنية وضرب الجمع فيه محمد
وهو الواو لأن أصله ضربتهم واخذت الواو لأن اليم بمؤنة الهم
لا أصل له ولا سماع

كالكمة الواحدة لأن ضميره ضمير منصوب وبجاءت هـ بدو غلبط
 لأن أصلها هـ بدو غلبط ثم قصروا للتخفيف كما في مخطأ أصله
 مخطأ وحذفت التاء في مثل ضربت حتى لا يجتمع علامتا التانيث كما في
 مؤلمات وإن لم تكونا من جنس واحد لنقل الفعل بخلاف جليات
 لعدم الجنسية وسوى بين تثنية المخاطب والمخاطبة وبين الأخبارات
 لقلة الاستعمال في التثنية ووضع الضمير للاقتصار وعدم الالتباس في
 الأخبارات لأن المتكلم يرى في أكثر الأحوال ويعلم بالصوت أو
 بالمشاهدة زيدت الميم في ضربت بما حتى لا يلبس بالفتا الأشباع
 في مثل قول الشاعر أخوك أخو مكثرة وضحك وخياك الإله و
 كيف آتتا وخضت الميم في ضربت بما لأن تحتها انما مضمرة دخلت الميم
 في انما القرب الميم إلى التاء في الخروج وقيل تبعاً لما يجيء وضعت
 التاء في ضربت بما لأنها ضمير الفاعل وضعت في الواحد المخاطب خوفاً من
 الالتباس بالمتكلم فلا التباس في التثنية وقيل تبعاً للميم لأن
 الميم شفووية فجعلوا حركة التاء من جنسها وهو الضم الشفوي
 زيدت الميم في ضربت بما حتى يطرأ تثنية ضمير الجمع فيه مخذوف
 وهو الواو لأن أصله ضربت بما فحذفت الواو لأن الميم بمنزلة الهمزة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

۱۵
مجلس اول
در بیان احوال و سیرت
و صفات حضرت امام علی علیه السلام

هذا هو الأصل في النون...
والنون في التثنية...
والنون في التثنية...
والنون في التثنية...

سأكتبه في باب النون...
الفاعل...
حتى لا يقع...
هذه كاتر في ضربين...
ولا يجوز...
حتى لا يصير...
الافعال...

الاول ليس...
علت...
والثاني...
ضارب...
المتصل...
ولا يضرب...
تضرب...
لا تضرب...
الاخفش...

الياء...

الياء...
انت...
الثاني...
النون...
لا يلبي...
مطلقا...
المنصوب...

والغاية...
الخفيف...
الماضي...
جواز...
المتقبل...
لوجود...
والياء...
والنون...
وضارب...

الياء...

هذا هو الأصل في النون...
والنون في التثنية...
والنون في التثنية...
والنون في التثنية...

المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...

لوجود عدم حذرها بالفاعلة الظاهرة...
لوجود عدم حذرها بالفاعلة الظاهرة...
لوجود عدم حذرها بالفاعلة الظاهرة...

لوجود معنى الاستقبال...
لوجود معنى الاستقبال...
لوجود معنى الاستقبال...

لأن اللفظ من اقصى الحلق وهو مبدأ الخارج...
لأن اللفظ من اقصى الحلق وهو مبدأ الخارج...
لأن اللفظ من اقصى الحلق وهو مبدأ الخارج...

المخارج...
المخارج...
المخارج...

المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...

المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...

المخارج والمخاطب هو الذي يمتدح الكلام...
المخارج والمخاطب هو الذي يمتدح الكلام...
المخارج والمخاطب هو الذي يمتدح الكلام...

لوجود معنى الاستقبال...
لوجود معنى الاستقبال...
لوجود معنى الاستقبال...

لأن اللفظ من اقصى الحلق وهو مبدأ الخارج...
لأن اللفظ من اقصى الحلق وهو مبدأ الخارج...
لأن اللفظ من اقصى الحلق وهو مبدأ الخارج...

المخارج...
المخارج...
المخارج...

المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...

المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...
المستقبل على الماضي...

قول وادخلنا في المصارع لانه علامة للرفع
ان عوضا عن الحركة لا يرفع لانه لا يرفع
يكون المصارع مفعولا ولم يكن ان يرفع لانه
متعقب لا يرفع لان الفاعل بعد ما وجبت
على وجه واحد ولان لام الفاعل يمنع ان يكون
مفعولا
لانه صار بفعل
فغير الفاعل منع لانه
الكلية ولا يرفع لانه
وسط الكلمة ولم يكن ايضا ان يرفع
الضارح مفعول لا يرفع لانه لا يرفع
من نفس الفاعل منع لانه مفعول متعقب
للتكون لان توالي الحركات لزوم من البناء فاسكان الضاد لانه هو قريب من
يكون اوله من ثم عيبت الباء في ضربه لانه فاسكان لانه قريب من النون
الكل لزم منه توالي الحركات وسوى بين المخاطب الغائبة في مثل تضرب
تضرب الاستواء في الماضي نحو ضربت وضربت ولكن لا تسكن في غايته
المستقبل لانه لا يرفع ولا يرفع حتى لا يلتبس بالمجهول في تدخل ولا يكسر
حتى لا يلتبس بالرفع فان قيل يلزم الالتباس ايضا بالفتحة قلنا في الفتحة
موافقة بينهما وبين اخواتها مع خفة الفتحة وادخل في آخر المستقبل نون علانية
لرفع لان آخر الفعل صار بانصال فمفعول الفاعل بمنزلة وسط الكلمة لا يكون
يضمين وهو علامة للتانيث كما فعلت ومن ثم لا يقال بالتاء بل يقال بالياء
حق لا يجمع علامتا تانيث والياء في ضميرين ضمير الفاعل المار وانما دخل في
على المستقبل نقل معناه الى الماضي لانه مشابه بكلمة الشرط ففصل في الامر
الذي الامر صغير يطلب بهما الفعل عن الفاعل نحو اضرب وليضرب بالرفع وهو
مشتق من المضارع ولما سبقت بهما في الاستقبال زيدت الهمزة في الغائب لانهما
من المضارع في الغائب

لانه صار بفعل
فغير الفاعل منع لانه
الكلية ولا يرفع لانه
وسط الكلمة ولم يكن ايضا ان يرفع
الضارح مفعول لا يرفع لانه لا يرفع
من نفس الفاعل منع لانه مفعول متعقب

للتكون لان توالي الحركات لزوم من البناء فاسكان الضاد لانه هو قريب من
يكون اوله من ثم عيبت الباء في ضربه لانه فاسكان لانه قريب من النون

الكل لزم منه توالي الحركات وسوى بين المخاطب الغائبة في مثل تضرب
تضرب الاستواء في الماضي نحو ضربت وضربت ولكن لا تسكن في غايته

المستقبل لانه لا يرفع ولا يرفع حتى لا يلتبس بالمجهول في تدخل ولا يكسر
حتى لا يلتبس بالرفع فان قيل يلزم الالتباس ايضا بالفتحة قلنا في الفتحة

من وسط المخارج والغائب واثر في وسط كلام المنكلم والمخاطب على الوسط
بالوسط مع كونها ايضا من حروف الزايدة وهي التي يسماها قول الشاعر
هَوَيْتُ السَّمَانَ فَيَسْبِيْنِي وَكَذَلِكَ تَذْهَبُ هَوَيْتُ السَّمَانَ اَي حُرِّ هَوَيْتُ
السَّمَانَ وَكَسَرَتْ لَانْهَاءُ مَبْتَنِيَةً بِاللَّامِ الْجَارَةِ لَانَّ الْجُزْمَ فِي الْفَعَالِ مَبْتَنِيَةً
فِي الْاِسْمَاءِ وَاسْكَنْتُ بِالْوَاوِ الْفَاءِ وَتَمَّ حُذُورُ بَضْرِبٍ وَفِي بَضْرِبٍ ثُمَّ بَضْرِبٍ
كَأَسْكَنْتُ الْخَاءَ فِي حُذُورِ نَظِيرِهِ هُوَ بِالْوَاوِ وَهُوَ يَسْكُونُ الْفَاوِلَ مِنْ حُرِّ
الْعَلَّةِ حَتَّى لَا يَجْمَعَ حُرْفَا عِلَّةٍ وَحَدَثَ حُرْفًا لِسُقْيَاكَ الْمَخَاطَبِ لِلْفَرْقِ
بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ الْمَضَارِعِ وَعَيَّنَ الْحَذْفُ فِي الْمَخَاطَبِ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ مِنْ ثُمَّ لَا
تَحْدُثُ التَّاءُ مَعَ اللَّامِ فِي مَجْهُولِهِ أَيْ يُقَالُ لَتَضْرِبُ لِقَلَّةِ اسْتِعْمَالِهَا وَاجْتِلِبَتْ
الْهَمْزَةُ بَعْدَ حَذْفِ حُرْفِ الْمَضَارِعِ إِذَا كَانَ مَا بَعْدَهَا سَاكِنًا لِإِقْبَاحِ وَكَسَرَتْ
الْهَمْزَةُ لَانَّ الْكُسْرَ أَصْلُهَا فِي تَحْرِيكِ هِزَانِ الْوَصْلِ لَمْ تَكْسَرْ فِي مِثْلِ الْكُتْبِ لَانَّ
تَقْدِيرَ الْكُسْرِ يَلْزِمُ الْخُرُوجَ مِنَ الْكُسْرَةِ إِلَى الْخَفَةِ وَالْإِعْتَابُ بِالْكَافِ لِسَاكِنِ
الْحُرُوفِ لِسَاكِنِ لَا يَكُونُ حَاجِزًا حَصِينًا عَنْهُمْ وَمِنْ ثُمَّ يَجْعَلُ الْوَقْفُ بَاءً وَيُقِي
قُنْيَةً وَقِيلَ يَضْمُ الْإِتْبَاعِ وَفَتْحُ الْغَائِبِ مَعَ كَوْنِهِ لِلْوَصْلِ لَانَّ جَمْعَ عَيْنٍ وَالْفَرْقِ
لِلْقَطْعِ ثُمَّ جَعَلَ لِلْوَصْلِ كَثْرَةً وَفَتْحُ الْغَائِبِ لِكَثْرَتِهِ أَيْضًا وَفَتْحُ الْفَاوِلِ
لَانَّهُ لَيْسَ مِنَ الْفَاوِلِ الْفَتْحُ قَطْعٌ مَحْذُوفٌ مِنْ فَاوِلِهِ وَحَدَثَ لِاجْتِمَاعِ
الْهَمْزَةِ مَعَ الْوَاوِ فِي الْفَاوِلِ

من وسط المخارج والغائب
بالوسط مع كونها ايضا من حروف الزايدة

هَوَيْتُ السَّمَانَ فَيَسْبِيْنِي وَكَذَلِكَ تَذْهَبُ هَوَيْتُ السَّمَانَ اَي حُرِّ هَوَيْتُ
السَّمَانَ وَكَسَرَتْ لَانْهَاءُ مَبْتَنِيَةً بِاللَّامِ الْجَارَةِ لَانَّ الْجُزْمَ فِي الْفَعَالِ مَبْتَنِيَةً

فِي الْاِسْمَاءِ وَاسْكَنْتُ بِالْوَاوِ الْفَاءِ وَتَمَّ حُذُورُ بَضْرِبٍ وَفِي بَضْرِبٍ ثُمَّ بَضْرِبٍ
كَأَسْكَنْتُ الْخَاءَ فِي حُذُورِ نَظِيرِهِ هُوَ بِالْوَاوِ وَهُوَ يَسْكُونُ الْفَاوِلَ مِنْ حُرِّ

الْعَلَّةِ حَتَّى لَا يَجْمَعَ حُرْفَا عِلَّةٍ وَحَدَثَ حُرْفًا لِسُقْيَاكَ الْمَخَاطَبِ لِلْفَرْقِ
بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ الْمَضَارِعِ وَعَيَّنَ الْحَذْفُ فِي الْمَخَاطَبِ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ مِنْ ثُمَّ لَا

تَحْدُثُ التَّاءُ مَعَ اللَّامِ فِي مَجْهُولِهِ أَيْ يُقَالُ لَتَضْرِبُ لِقَلَّةِ اسْتِعْمَالِهَا وَاجْتِلِبَتْ
الْهَمْزَةُ بَعْدَ حَذْفِ حُرْفِ الْمَضَارِعِ إِذَا كَانَ مَا بَعْدَهَا سَاكِنًا لِإِقْبَاحِ وَكَسَرَتْ

من وسط المخارج والغائب
بالوسط مع كونها ايضا من حروف الزايدة
هَوَيْتُ السَّمَانَ فَيَسْبِيْنِي وَكَذَلِكَ تَذْهَبُ هَوَيْتُ السَّمَانَ اَي حُرِّ هَوَيْتُ
السَّمَانَ وَكَسَرَتْ لَانْهَاءُ مَبْتَنِيَةً بِاللَّامِ الْجَارَةِ لَانَّ الْجُزْمَ فِي الْفَعَالِ مَبْتَنِيَةً
فِي الْاِسْمَاءِ وَاسْكَنْتُ بِالْوَاوِ الْفَاءِ وَتَمَّ حُذُورُ بَضْرِبٍ وَفِي بَضْرِبٍ ثُمَّ بَضْرِبٍ
كَأَسْكَنْتُ الْخَاءَ فِي حُذُورِ نَظِيرِهِ هُوَ بِالْوَاوِ وَهُوَ يَسْكُونُ الْفَاوِلَ مِنْ حُرِّ
الْعَلَّةِ حَتَّى لَا يَجْمَعَ حُرْفَا عِلَّةٍ وَحَدَثَ حُرْفًا لِسُقْيَاكَ الْمَخَاطَبِ لِلْفَرْقِ
بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ الْمَضَارِعِ وَعَيَّنَ الْحَذْفُ فِي الْمَخَاطَبِ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ مِنْ ثُمَّ لَا
تَحْدُثُ التَّاءُ مَعَ اللَّامِ فِي مَجْهُولِهِ أَيْ يُقَالُ لَتَضْرِبُ لِقَلَّةِ اسْتِعْمَالِهَا وَاجْتِلِبَتْ
الْهَمْزَةُ بَعْدَ حَذْفِ حُرْفِ الْمَضَارِعِ إِذَا كَانَ مَا بَعْدَهَا سَاكِنًا لِإِقْبَاحِ وَكَسَرَتْ
الْهَمْزَةُ لَانَّ الْكُسْرَ أَصْلُهَا فِي تَحْرِيكِ هِزَانِ الْوَصْلِ لَمْ تَكْسَرْ فِي مِثْلِ الْكُتْبِ لَانَّ
تَقْدِيرَ الْكُسْرِ يَلْزِمُ الْخُرُوجَ مِنَ الْكُسْرَةِ إِلَى الْخَفَةِ وَالْإِعْتَابُ بِالْكَافِ لِسَاكِنِ
الْحُرُوفِ لِسَاكِنِ لَا يَكُونُ حَاجِزًا حَصِينًا عَنْهُمْ وَمِنْ ثُمَّ يَجْعَلُ الْوَقْفُ بَاءً وَيُقِي
قُنْيَةً وَقِيلَ يَضْمُ الْإِتْبَاعِ وَفَتْحُ الْغَائِبِ مَعَ كَوْنِهِ لِلْوَصْلِ لَانَّ جَمْعَ عَيْنٍ وَالْفَرْقِ
لِلْقَطْعِ ثُمَّ جَعَلَ لِلْوَصْلِ كَثْرَةً وَفَتْحُ الْغَائِبِ لِكَثْرَتِهِ أَيْضًا وَفَتْحُ الْفَاوِلِ
لَانَّهُ لَيْسَ مِنَ الْفَاوِلِ الْفَتْحُ قَطْعٌ مَحْذُوفٌ مِنْ فَاوِلِهِ وَحَدَثَ لِاجْتِمَاعِ
الْهَمْزَةِ مَعَ الْوَاوِ فِي الْفَاوِلِ

من وسط المخارج والغائب
بالوسط مع كونها ايضا من حروف الزايدة

هَوَيْتُ السَّمَانَ فَيَسْبِيْنِي وَكَذَلِكَ تَذْهَبُ هَوَيْتُ السَّمَانَ اَي حُرِّ هَوَيْتُ
السَّمَانَ وَكَسَرَتْ لَانْهَاءُ مَبْتَنِيَةً بِاللَّامِ الْجَارَةِ لَانَّ الْجُزْمَ فِي الْفَعَالِ مَبْتَنِيَةً

فِي الْاِسْمَاءِ وَاسْكَنْتُ بِالْوَاوِ الْفَاءِ وَتَمَّ حُذُورُ بَضْرِبٍ وَفِي بَضْرِبٍ ثُمَّ بَضْرِبٍ
كَأَسْكَنْتُ الْخَاءَ فِي حُذُورِ نَظِيرِهِ هُوَ بِالْوَاوِ وَهُوَ يَسْكُونُ الْفَاوِلَ مِنْ حُرِّ

الْعَلَّةِ حَتَّى لَا يَجْمَعَ حُرْفَا عِلَّةٍ وَحَدَثَ حُرْفًا لِسُقْيَاكَ الْمَخَاطَبِ لِلْفَرْقِ
بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ الْمَضَارِعِ وَعَيَّنَ الْحَذْفُ فِي الْمَخَاطَبِ لِكَثْرَةِ الْإِسْتِعْمَالِ مِنْ ثُمَّ لَا

استوى
 في حد
 المستوي عليه
 في عدم الاستواء
 خلافاً لغيره
 ونظيره العدد ثمانية
 المذكور والموت لا
 يستويان فيه وهو قول
 بمعنى الفاعل وهو القول الآخر
 بمعنى الفاعل يستويان فيه
 المذكور والموت لا يفتقران
 بالفاء كقولنا عدة الله في المذكور
 بغير الفاء كقولنا وعد الله خلافاً
 للصديق يعني انه لما لم يستوي المذكور
 الموت في الصديق لانه فاعل بمعنى الفاعل
 حد العدد عليه عدم الاستواء وان كان
 فعولاً بمعنى الفاعل خلافاً للصديق في التفتيح
 وعلى ذلك القول في المطلوب وهو جواب على ما ذكرنا في غير
 قوله
 في قوله لا يفتقر
 الى اداة لا
 قوله لا يفتقر
 الى اداة لا
 قوله لا يفتقر
 الى اداة لا
 قوله لا يفتقر
 الى اداة لا

الذي للفاعل حملا على صيغة لأنه يقبضه وصيغة من غير الثلاثي على صيغة المستقبل بيم مضمومة وكسر ما قبل الآخر نحو مكرّم فاختر الميم لتعذر حروف العلة فزح الميم من الواو فيكون ما سبقت به وضمت الميم للفرق بينه وبين الموضوع ونحو سبب للفاعل على صيغة المفعول من استهّب وبأفغ من أفع
الغلام شاذ ويبي ما قبله التانيث على الحركة نحو صار برة لأنه صار مبتدأ وسط الكلمة كافيون التاكيد وباء التثنية وعلى الفتح الخفة **فصل في اسم المفعول** وهو اسم اشتق من يفعل بن وقع عليه الفعل وصيغة من الثلاثي على وزن مفعول نحو مضروب وهو مشتق من يضرب بمساكنة بينهما فأدخل الميم مقام الزايد لتعذر حروف العلة فصار مضروب ثم فتح الميم حتى لا يلتبس بمفعول الأفعال نصار مضروب ثم ضم الواو حتى لا يلتبس بالموضع نصار مفعول

منها

21

على صيغة الفاعل يقع ما قبل الآخر نحو مستخرج **فصل** في اسمي الزمان والمكان
والمفعول الفاعل بين زمانهما ثم من ان يكون نقشه فظا او نقية رايتا ول اسم المفعول الزمان ليس
اسم المكان هو مشتق من يفعل المكان وقع فيه الفعل فزيدت الميم كما في
المشتق الغير الاسماء كمن يخرج اسم المفعول لا ليس مشتقا من يفعل يقع الياء في
المفعول انما سببه بينهما ولم يزد الواو حتى لا يلتبس به وصيغته من باب يفعل

يُظَنُّ أَنَّ وَرْدَهُ فَوْعَلٌ مِثْلُ جَوَزَبَ لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَسْمَاءِ الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ وَلَا يُظَنُّ
فِي الْكُسْرِ أَنَّ فَوْعَلًا لِأَيُّ وَجَدَنِي كَلَامُهُمْ وَمِنْ بَابِ يَفْعُلُ مَفْعُلًا أَيْ النَّاسُ

فانه فتح العين فيه نحو المرحى فزاد عن نوالى الكسرات ولا يبنى من يفعل مفعل
 كذا يفعل على الكسر نوالا يفعله كسر، وظاهر كسر نواله كذا كسر

لنقل الضمة فنقسم موضعين **مفعول** **مفعول** **اعطى** **للمفعول** **احد عشر** **اسما**
 الاول **مفعول** **مفعول** **اعطى** **للمفعول** **احد عشر** **اسما**
 الثاني **مفعول** **مفعول** **اعطى** **للمفعول** **احد عشر** **اسما**

المسقط والمسكر والمزقة والسحار والباقي المنفعة الخ بقية الفترة واسم الزمان

فصل في اسم الآلة هو اسم مشتق من يفعل للآلة وصيغته

مَفْعُلٌ مَنْ ثُمَّ قَالَ الْمُصَرِّفُونَ الْمَفْعُلُ لِلْمَوْضِعِ وَالْمَفْعُلُ لِلْأَلَّةِ وَالْفَعْلَةُ لِلْمَرْءِ

والفعلية للحالة وكسرت الياء للفرق بينه وبين الموضع ويجيء على وزن مفعلة

وَمِنْهَا خَوْمَا سَجْدَةٍ وَمِقْرَاضٌ وَمِفْتَاحٌ وَمِجْبَى مَضْمُونِ الْعَيْنِ وَالْمِيمُ خَوْ الْمُسْعَطُ

من الركبة اذا كان
موجها حسنا

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

نور من نور...
التي هي...

نور من نور...
التي هي...

الصادق...
المؤمن...

تاء فراء عن توالي الكسرات ولم يدغم في مثل يتكلم الباء ليست بلا ذمة...

بصير همة اذا جعلت للبناء من ثم لا يدغم حتى في بعض اللغات...

شاذ ويجوز الازغام اذا وقع بعد تاء الافعال...

سقطت نحو يقتل ببدو بعد ذر يترع ويبتم ويخضم ويفضل...

ينظر ويطل ويرطم ولكن لا يجوز في دغامين الازغام...

نضعف استدعائه المؤخر وعند بعض الصنفين لا يجوز هذا الازغام...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

استطاع يتطوع كما مر في ظلت وناقلت استطاع بفتح الهمزة...

زايدة كالماء في هراق النمل الثالث في المهمون والبقال...

الجمع لصيغة همة حوت علة في التلبين وهو يجرى على لغة اضراب...

مما هو الفاء واخذ العين نحو سئل واللام نحو قرء وحكم الهمزة...

الصحيح انما تخفف بالقلب جعلها بين بين اي بين مخزها وبين مخرج...

الحرف الذي من حركتها والحد في الاول يكون اذا كانت ساكنة ومخوكة...

قبلها ما قبل بفتح يوافق حركتها ما قبلها للين عن كيرة الساكن واستدعاء...

ما قبلها مخوكة وسؤلوم وبئر الثاني يكون اذا كانت منوكة ومخوكة...

قبلها ثم ثبت لقوة عركتها نحو سئل ولوم وسئل اذا كانت مفتوحة...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

الصادق...
المؤمن...

يتصور ستة عشر وجهاً لا يتصور في حروف لعلته أربعة واجه الحركات الثلاث
والسكون وفيما قبلها أيضاً كذلك فاضرب الأربعة في الأربعة حتى يحصل
لك ستة عشر وجهاً ثم اترك الساكنة التي فوقها ساكن لغد واجتماع

التاكين فيبقى كخمس عشر وجها الاثنية اذا كان ما قبلها مفتوحا
 نحو قولك دبب وحبوب وطول ولا يعمل الا في الاثني حروف العلة اذا سكنت
 جعلت من جنس حركة ما قبلها اللين علة التاكين واستدعاء ما قبلها
 نحو ميزان اصله مؤنثان ويؤنث اصله فيسرا اذا انفتح ما قبلها الحقة

الفتحة والسكون وعند بعضهم يجوز القلب نحو القال ويعل نحو اغزيت
اصلة القول
اصلة اغزيت بواو ساكنة تبعاً ليعزى ويعل نحو كيؤتة من الكون مع
ما قبله طاء لا تفتح الواو بل يفتح يوزد اصلة
سكون الواو وانفتاح ما قبلها الا ان اصلة كيؤتة عند الخليل فاذا غمت كما

في ميت ثم خفقت نصار كينونة كما خفقت في ميت وقبل اصله كوثونة
بضم الكاف ثم فتح حتى لا يصير الياء واوا في نحو الصيرة والغيونة ثم جعلت
الواو ياء تبعاً للميانيات لكثرة ما من ثم قبل اليجي في الواو ياء غير الكينونة
والد بموثة والسيد دة والهبعوثة فالآل بن جتي في الثلاثة الأخيرة لكن

حروف العلة فيها للتحقق ثم تقلب لئلا تستدعاء الفتحة ولين مر بكة
 الساكن اذا كن في فعل واسم على وزن فعل اذا كان حركته في غرضه ويكون
 بشرط المذكورة بعد الشرط الاول اذا كن في فعل في
 الثالث الشرط
 فتحه

[illegible]

الحركات الثلاث
منه حتى يحصل

قبلها الحققة
قل نحو اغربت
من الكون مع
ليل فارغتها
اصلة كوؤنة

بونته ثم جعلت
 في غير الكيفوت
 سنة الاجرة لتكن
 لبن عريكة
 ثم رضة ويكون
 الثالث شرط
 فتحة

فتحة ما قبلها لا في حكم الساكن ولا يكون في معنى الكلمة اضطراب ولا يجمع
فيها اعلالان ولا يلزم ضم حروف العلة في مضارع ولا يتحرك للدلالة على
الاصل من ثم يعمل نحو قال اصله قول ويجوز ان اصله دور لوجود الشرط

المذكورة ويُعَلَّ مثلاً ياء تبعاً للواحد ومثل قيام تبعاً للعلية ومثل يسأله
تبعاً للواحد وحده وهي شابهة بالفت دار في كونها مشتركة أعني يُعَلَّ هذه الأشياء
وإن لم تكن أفعالا ولا على وزن الأفعال للمتابعة فلا يُعَلَّ نحو الحوكة والحوكة
وحيدى وصورى نحو وجهن عن وزن الفعل بعلامته التانيث وقيل

حتى يذللن على الأصل ونحو عوا القوم لطر حركته ونحو عور واجنور
 لأن القوم عوا نالوا العلة من كمالها
 لأن حركة العين والتاء في حكم السكون أي في حكم عين عور والفتحة جاز
 ونحو الحيوان حتى يذلل حركته على اضطراب معناه والمؤمن محمول عليه

لَا تَرْفِقْ بِهِ وَخَوِّطُوهُ حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنَ الْأَعْلَانِ وَطَوِيًّا مَحْمُولِ عَلَيْهِمْ وَإِنْ
لَمْ يَجْمَعْ بَيْنَ الْأَعْلَانِ وَخَوِّطُوهُ حَتَّى لَا يَزِمَ ضَمَّ الْبَاءِ الْمَصْدَرُ اعْنِ فَإِذَا
قُلْتَ خَايَ يَجُوْهُ مَسْقُوبٌ لِيَخَايَ وَخَوِّطُوهُ حَتَّى يَكُونَ عَلَى الْأَصْلِ الْبَدِيعَةُ
إِذَا كَانَ مَا قَبْلَهَا مَضْمُومًا خَوِّمِمْهُ وَيَبِيعْ وَيَبِزْ وَلَيْنَ يَدْعُو وَيَجْعَلُ فِي

الأولى والضمير ما قبلها ولين عربيّة الساكن نصار مؤسّر في الثانية
يسكن المحققة ثم يجعل والضمير ما قبلها ولين عربيّة الساكن نصار بوع
لأن الأسترة على الباء ثقيلة كالضمة في

قوله
وطوبى لمول
عليه آه جواب عن
سؤال من سأل عن قول
انه لم يقتر طوبى مع ان لا يقتر
بجميع فيه اعلا لان فاجاب بقوله لمول
عليه معراج
قوله ولا يقتر نحو قوله نفقة ان الشرط الاول في
نفقة
الشرط
السابع
قوله ونحو قول
الى ولا يقتر نحو
ايوان نفقة ان
الشرط الرابع هو ان
يكون في معنى الكلمة منطوق
قال في معنى ايوان شرط
ينضم ليدل حركة عين على ان في
معناه اضطر باسراج
اقلت بقية الفتح كما انفتح فيها
قوله ان لا اعلا لان في
المول مع انه ليس في جواب عن سؤال
فاجاب بقوله لمول على سؤال
الا صحت في قولك ان اضطراب لم يقتر
في ترك الاعلا
فيه انه لا في الاصل معراج قوله ونحو جملة
الى لا يصح في الاصل ان الشرط ان
وهو ان لا يترجم فيه حرف العلة في
معناه انه لو فتح معراج
قوله ان كان قبله
سواء كان حرف
العلة
ساكن او مفتوحا او مكسورا او مضمونا

14

لا تفرق بين مود العلة
الما فيها
قيل

برای یافتن داور ناخواب عزیز بجز این
چراغی که از این صحنه در این حالت
سودمند نباشد هیچ راهی

[illegible][illegible]

[illegible]

تغیبات و تحولات

القسبي اصله نودس فقدم السين فصار قسود على وزن عضود ثم جعل قسبي
 كقوع الواوين في الطرف ثم كسر القاف اتباعا لما بعده فاقوا قسبي كما
 في عسبي ومنه ابتقا اصله انوق ثم قدم الواو على النون فصار اودنق ثم
 جعل الواو ياء على غير القياس المفعول مفعول الخ اصله مفعول فاعل كاعلا
 يقول نصار مفعولك فاجتمع الساكنان فحذف الواو الواو ابد عند سيبويه
 لان الحذف الواو ابد في الواو والاضا على عند الاخفش لان الواو ابد علامه و
 العلامة الحذف قال سيبويه في جوابه لا تحذف العلامة اذ لم توجد علامه
 اخرى وفيه توجد علامه اخرى وهي الميم فيكون وزنه عند مفعلا وعند
 الاخفش مفعولا وكذلك مبيع يعني اعل اعلال يبيع فصار مبيع فحذف الواو
 عند سيبويه فصار مبيع ثم كسر الباء حتى يسلم الباء وعند الاخفش حذف
 الباء فاعطى الكسره لما قبلها كما في بعث فصار مبيع ثم جعل الواو ياء كما
 في ميزان فيكون وزنه مفعول عند سيبويه وعند الاخفش مفعول الموضع
 مقال اصله مفعول فاعل كما في بخاف وكذلك مبيع اصله مبيع فاعل كما
 في يبيع واكتفى الفرق التقديرى بين الموضع وبين اسم المفعول وهو مبيع
 عندهم كما في الفلك فاقدت سكونه كسكون اسد يكون جمعا نحو
 قوله تعالى حتى اذا كنتم في الفلك وجريتم برهيم واذ فاقدت سكونه

[illegible]

[illegible]

لا اله الا الله محمد رسول الله

يعتقدون انهم قد وجدوا الخبايا
التي كانت في الجحيم

قوله
 ومن النون
 كذا في النون
 اصله في النون
 لا يجمع ان قلت النون
 فرب النون من حروف العلة فاجتمع
 يادان اولها ساكنة واخرها متحركة فاجتمعت
 الاوالة ان يثبت نصا في النون واصلها
 دناربا
 لتضعف
 قلت النون
 الاوالة يادان
 نصا في النون
 قوله ومن ان نحو
 النون في النون
 اصله في النون
 كسرة ما قبله قال ان
 قد تروا في النون وادان
 كسرة ما قبله في النون
 قوله كذا في النون
 يا هائل ذات المنطق التمام
 مرجع اصله في النون
 يكثر في النون
 سبيل الاستعانة في النون
 حقيقة والنون في النون
 صفة كذا في النون
 الما في النون
 الطرات
 الاصل في النون

قوله
 ومن النون
 كذا في النون
 اصله في النون
 لا يجمع ان قلت النون
 فرب النون من حروف العلة فاجتمع
 يادان اولها ساكنة واخرها متحركة فاجتمعت
 الاوالة ان يثبت نصا في النون واصلها
 دناربا
 لتضعف
 قلت النون
 الاوالة يادان
 نصا في النون
 قوله ومن ان نحو
 النون في النون
 اصله في النون
 كسرة ما قبله قال ان
 قد تروا في النون وادان
 كسرة ما قبله في النون
 قوله كذا في النون
 يا هائل ذات المنطق التمام
 مرجع اصله في النون
 يكثر في النون
 سبيل الاستعانة في النون
 حقيقة والنون في النون
 صفة كذا في النون
 الما في النون
 الطرات
 الاصل في النون

لقرب مخرجها الياء ابدلت من المهمزة مخروجة ومن الالف مخروجة فانه
 ومن الياء في هذه امثلة لما سبقتها بحروف العلة من الحاء والواو والياء
 يمنع الالف في مثل يجرى في مثل اكلت عينا ومن التاء وجوبا
 مطرا في نحو طلع للفرق بينا وبين التاء التي في الفعل الياء ابدلت من الالف
 وجوبا مطرا نحو مفتيح ومن الواو وجوبا مطرا نحو ميقات لكسرة
 ما قبلها ومن المهمزة جوازا مطرا نحو ريب ومن احد حروف التضعيف
 نحو تقضي الياء من النون نحو ناسي ونداء لقرب الياء من النون
 ومن العين نحو صفادى للقل العين وكسرة ما قبلها ومن التاء نحو ابتصلت
 لان اصله واو ومن الياء نحو الفعلى ومن السين نحو الساردى ومن التاء
 نحو السالى لكسرة ما قبلها والواو ابدلت من الالف وجوبا مطرا نحو
 ضارب لقربها في العلة واجتماع الساكنين ومن الياء وجوبا مطرا نحو
 مؤقن لضمه ما قبلها ومن المهمزة جوازا مطرا نحو لوم لما قبلها ابدلت
 من الواو نحو لم لا تخاد مخرجها ومن اللام نحو قول عليه الصلوة والسلام
 ليس من امير المؤمنين في مسفر لقربها في الجمهورية ومن النون الساكنة
 نحو عمير ومن المتحركة نحو وكفان تختضب البناء لقربها في الجمهورية
 ومن الياء نحو ما زلت وانما لا تخاد مخرجها الصاد ابدلت من السين

نحو

نحو اصبع لقرب مخرجها الالف ابدلت من اختها وجوبا مطرا نحو قال
 باع ومن المهمزة جوازا مطرا نحو ناس لما قبلها ابدلت من النون نحو
 اصبالك ومن الصاد نحو الطبع لا تخاد هن في الجمهورية الزاء ابدلت من
 السين نحو بزل ومن الصاد نحو قول الحاتم هكذا فزدي انه الطاء
 ابدلت من التاء وجوبا مطرا في افعل نحو اضطر وفي خضبط لضم
 مخرجها والموضع الذي لم يبعد من الصوت المذكورة يكون جازيا
 غير مطرا **الباب السابع في اللغيف** يقال له اللغيف
 للفت حرفي لعلة فيه وهو على ضربين مفروق ومفروق مثل
 وفي يقي حكم فانهما حكم وعد يبعد وحكم لا يما حكم ربحي كان
 حكم اخواتها الا في فيا قوا في فيا فين وبنوني التاكيد فين فيان
 فن فن فيان فيان وبالحقيقة فين فن فن الفاعل في المفعول
 مؤقن الموضع مؤقن الالف ميقن المجهولان وفي يوقن المقرون طوي
 يطوي الى اخرها وحكمها حكم الناقص ولا يعمل عنهما كما مر في باب الجون
 الامرا طويا طويا طويا طويا طويين وبنوني التاكيد طويين
 اطويان اطون اطويان اطويان وبالحقيقة اطويين اطون
 اطون ونقول في الامر من روي روي اذ في روي الخ والنون الثقيلة

قوله ومن النون
 كذا في النون
 اصله في النون
 لا يجمع ان قلت النون
 فرب النون من حروف العلة فاجتمع
 يادان اولها ساكنة واخرها متحركة فاجتمعت
 الاوالة ان يثبت نصا في النون واصلها
 دناربا
 لتضعف
 قلت النون
 الاوالة يادان
 نصا في النون
 قوله ومن ان نحو
 النون في النون
 اصله في النون
 كسرة ما قبله قال ان
 قد تروا في النون وادان
 كسرة ما قبله في النون
 قوله كذا في النون
 يا هائل ذات المنطق التمام
 مرجع اصله في النون
 يكثر في النون
 سبيل الاستعانة في النون
 حقيقة والنون في النون
 صفة كذا في النون
 الما في النون
 الطرات
 الاصل في النون

